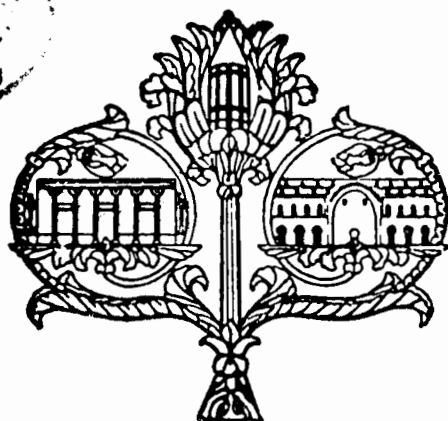




انتشارات انجمن آثار ملی

(۵۷)

بمناسبت تکمیل آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی

خردنامه

تألیف و نگارش

ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی

(احتمالاً از اوائل سده ششم هجری)

ببسیار کوشش

ادیب برومند

تهران - فروردین ۱۳۴۷

چاپ داوریانا



بنام خداوند جان و حشر
کرین برتر اندیشه برگزید

سرآغاز

بنام پروردگار دانا و توانا

جای کمال سپاسگزاری است که در پرتو عنایات مداوم
اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی آریامهر
شاهنشاه دانش دوست و فرهنگ پرور ایران نسبت به هر گونه خدمت
در راه آثار جاودانی فرهنگ گذشته و مفاخر ملی و معنوی ایران ،
کتابی که اکنون بنظر خوانندگان گرامی میرسد ضمن سایر کارها
و دیگر انتشارات مربوط به بزرگداشت سخنسرای بلند پایه زبان
پارسی حکیم ابوالقاسم فردوسی از طرف انجمن آثار ملی بچاپ
رسیده و منتشر می گردد .

همانطور که در سرآغاز کتاب اشاره شده است مؤلف آن بنام
ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی احتمالا در اوایل سده
ششم هجری همت بدین کار گماشته گفته های برگزیده بزرگان
مختلف ایرانی و تازی و یونانی را درباره امور گوناگون اخلاقی
و معنوی و مادی گردآوری کرده و آنرا «به امثال امیر المؤمنین
و امام المتقین علی و به نظم فردوسی آراسته گردانیده»
و بدین ترتیب مجموعه «جان افروزی» برای مردم صاحب دل و اهل
معنی فراهم ساخته است .

با توجه به منزلت مولای متقیان حضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام در دل های قاطبه مردم ایران و با در نظر گرفتن مقام
ارجمند حکیم فردوسی طوسی در زنده کردن فرهنگ و ادب فارسی
و فارسی زبانان ، لازم بتوضیح زیاد نخواهد بود که پیوستگی افکار

این دومنقر عالم وجود و گواه آوردن فرموده‌های ایشان در تأیید گفته‌های بزرگان پیشین تا چه اندازه برای دل‌باختگان و شیفتگان آن دو بزرگوار مسرت بخش و دلپذیر خواهد بود و انجمن آثار ملی بخود حق می‌دهد انجام چنین خدمتی را هنگام استوارتر- ساختن و افزون داشتن شکوه خوابگاه ابدی حکیم فردوسی و باغ و بوستان آرامگاه او، مبارک دانسته مخصوصاً آن‌را در طلیعه سال نوبال نیک شناسد .

خوشبختانه پایان چاپ و انتشار این کتاب بظاهر کوچک و در معنی بزرگ با تشکیل پنجمین مجمع هنر و باستان‌شناسی ایران (که برای نخستین بار در سرزمین مقدس و اصلی موضوع چنین مجمع محترمی برگزار می‌گردد) نیز مقارن افتاده بیش از پیش و از هر جهت مایه خشنودی علاقه‌مندان به آثار فرهنگی گذشته این کشور باستانی را فراهم ساخته و می‌سازد .

باسپاسگزاری از حسن توجه دانشمند و سخن‌سرای گرامی آقای عبدالعلی ادیب برومند که چاپ و انتشار کتاب «خردنامه» را به انجمن آثار ملی عرضه داشته و چنین توفیقی را نصیب آن خواستند توفیق روزافزون فرزندان این آب و خاک را در انجام هر گونه کوشش و خدمت و پاس احترام نسبت به یادگارهای ملی و آثار ارزنده زاد بوم خود آرزومند است .

بمنه و کرمه

فروردین ماه ۱۳۴۷ شمسی

انجمن آثار ملی

بسمه تعالی

سرآغاز

در حدود چهار سال پیش مجموعه خطی نفیسی شامل کلیله و دمنه، مرزبان نامه، خردنامه، رساله قلمیه، رساله بی در حکمت که ظاهراً متعلق به اوایل قرن نهم هجری بود نصیب من گردید و ساعاتی با اشتیاق تمام سرگرم تماشا و مطالعه آن بودم. این مجموعه زیبا که بقطع کوچک تهیه شده و بدون ذکر تاریخست، از نظر خط و تذهیب و مینیاتور یکی از نمونه‌های ارزنده هنر کتابسازی در قرن نهم هجریست که در مکتب شیراز، فراهم آمده و از کتب تزیینی خوب آن زمان بشمار میرود.

رساله خردنامه که یکی از قسمتهای آن مجموعه است بقلم ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی، نگارش یافته و بطوریکه از سبک آن برمیآید احتمالاً در اوایل قرن ششم برشته تحریر درآمده است.

این رساله شامل نقل اقوال منسوب بعدهی از نامداران ایران و عرب و یونانست که در باره مسائل مختلف اخلاقی و اجتماعی و آداب زندگی بقلم ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی نوشته شده و در هر قسمت بکلمات قصار حضرت مولای متقیان علی علیه السلام و ابیاتی از فردوسی طوسی علیه الرحمة استشهاد گردیده است.

متن این رساله بسیار فصیح و موجز و روان و از نمونه‌های نثر خوب در اوایل قرن پنجم و اوایل قرن ششم است که متأسفانه از احوال نویسنده آن که (با احتمالی خراسانی باید باشد) اطلاعی

در دست نیست و تا کنون هویت او بر ما معلوم نگشته است.^۱
این بنده پس از مطالعه «خردنامه» و بهره‌مندی از
چنین اثری گرانبها بر آنشدم که نسخه خطی دیگری پیدا
کنم و پس از مقابله با نسخه متعلق بخود بتصحیح و طبع و نشر
آن مبادرت جویم ولی هر چه جستجو کردم نسخه‌یی دیگر پیدا
نشد تا آنکه پس از چند گاه، از دوست فاضل ارجمند جناب
احمد گلچین معانی که خود شیفته این رساله گردیده بود و در پی جویی
از نسخه‌یی دیگر مرا یاری میکرد شنیدم که در کتابخانه مرکزی
دانشگاه يك نسخه عکسی هست که گویا از نسخه موجود در
مجموعه ایاصوفیا (شماره ۴۸۱۱) عکسبرداری شده است (فیلم
۲۲۶۸) و میتوان از آن استفاده کرد. پس از کسب اطلاع
از وجود چنین نسخه‌یی، روزی بدوست فاضل عزیز آقای محمد
تقی دانش پژوه در کتابخانه مرکزی دانشگاه مراجعه کردم
و يك عکس از میکروفیلم این رساله گرفتم و در ازای آن
نسخه خردنامه خود را در اختیار ایشان گذاشتم تا برای کتابخانه
دانشگاه از آن عکسبرداری کنند.^۲ نسخه اینجناب نسبت به نسخه
عکسی موجود در کتابخانه دانشگاه از نظر تاریخ کتابت در حدود
دویست سال کهنه‌تر بود ولی از جهت صحت کتابت و یادداشتن

۱- در کتابخانه مرکزی دانشگاه کتابی بنام «لب الحساب،
متعلق بقرن هفتم وجود دارد که نویسنده آن «علی بن یوسف بن علی»
است و محتمل است پسر «ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی» باشد.
۲- هنگامی که چاپ کتاب پایان رسید، و این پیشگفتار
در چاپخانه حروف چینی شده بود آقای دانش پژوه بمصحح تذکر
فرمود: که در جلد ۱۳ فهرست کتابخانه مجلس ص ۳۱۴ نام
رساله «خردنامه» در مجموعه شماره ۴۸۶۷ بعنوان رساله هفدهم
آن ذکر شده است. علاوه بر این مجموعه دیگری بشماره
۴۹۲ در مجلس هست که متعلق بمرحوم حاج سید نصرالله اخوی
طاب ثراه بوده و یکی از رسالات آن «خردنامه است» متأسفانه چون
تنظیم فهرست کتابخانه مجلس و خرید کتابخانه آن مرحوم از
طرف مجلس مؤخر از تاریخ تصحیح خردنامه بود نگارنده از
استفاده از این دو نسخه محروم مانده است.

غلطهای فراوان تفاوت فاحشی با آن نداشت .

علامت نسخه شخصی خود را «آ» و علامت نسخه عکسی دانشگاه را «ب» قرار دادم و بمقابلہ دو نسخه همت گماشتم ولی اشکالات تصحیح کم نبود زیرا هر دو نسخه اغلاط بسیار داشت و نسخه سومی هم برای مدد گرفتن در حل اشکالات سراغ نمیرفت. روش اینجانب در تصحیح آن بود که در موارد اختلاف بین دو نسخه ، مورد صحیح را در متن و مشکوک و ناصحیح را در زیر صفحه گذاشتم و در مواردیکه در هر دو نسخه عبارتی غلط نوشته شده بود و ترجیح یکی بر دیگری درست بنظر نمیرسید و یا کلمه و عبارتی ساقط گردیده بود با توجه بقرائن عبارت و یا مراجعه بآخذ مربوط بکلمات قصار و اشعار فردوسی بتصحیح اقدام نمودم . در کتابت رساله شیوه املائی متعارف امروز را پیروی کردم و در همه جا «ج» را به «چ» و «ك» را در کلماتی نظیر آنك و چنانك به «كه» و «ذال» را به «دال» تبدیل نمودم .

در ضمن توجه خوانندگان محترم را بنكات زیر جلب میکند :

۱- در هر دو نسخه پس از ذکر نام حضرت علی یکی از عبارات

«عليه السلام» و «كرم الله وجهه» و «رضي الله عنه» آمده بود که چون در نسخه اقدم یعنی «آ» بیشتر علیه السلام نوشته شده بود من نیز اکثر همین عبارت را که شایسته تر بود برای متن برگزیدم .

۲- اشعار کتاب همانطور که نویسنده خردنامه ، در مقدمه

مختصر نوشته است همه از فردوسی است و چون در هر دو نسخه برای چند بیت کلمه «شعر» و گاه «بیت» در عنوان اشعار بکار رفته بود بنده مصحح نیز با وجود اطلاع از اینکه اساساً بیت بیک جفت مصراع اطلاق میشود ترتیب کتاب را از این بابت عیناً رعایت کردم .

۳- چون این رساله مختصر و اعلام آن محدود بود از ذکر فهرست اعلام در آخر کتاب خودداری شد .

۴- با همه دقتی که در غلط گیری چاپی بعمل آمد چند

غلط از زیر نظر پوشیده ماند که در « صفحه تصحیح » یادآوری شده است با اینحال در کلمات قصار پاره ای از اعراب حروف موقع صفحه بندی جای خود را تغییر داده و غلط گردیده است .

۵- علامت های انتخابی کتاب ازینقرار است :

۱ * علامت معرفی پاره یی از اعلام است .

[علامت کلمات ساقطست]

بدیهیست با نهایت دقتی که در تصحیح متن کتاب بعمل
آمد باز خالی از غلط نیست و از خوانندگان صاحب نظر توقع
دارد چنانچه به اشتباه یا غلطی در وقت مطالعه برخورد
را یادداشت و نگارنده را از آن آگاه فرمایند تا در چاپهای پس
ازین تصحیح گردد .

در خاتمه از همکارهای دوست ارجمند آقای احمد گلچین
معانی در راه تصحیح این کتاب کمال سپاسگزاری را دارم .

طهران - اسفند ماه ۱۳۴۶

عبدالعلی - ادیب برومند

فهرست مطالب کتاب

ص	عنوان	ص	عنوان
۲۱	درگاهلی	۱	خردنامه
۲۲	در تیمار داشتن آزاد مردان	۲	در خرد ورزیدن
۲۳	در نگاهداشتن نعمت	۳	در خون ناریختن پادشاه
۲۴	در قناعت	۴	در استزادت ناداشتن از پادشاه
۲۵	در مردم حسود	۶	در پادشاه که طریق عدل نسپرد
۲۶	در غم ناخوردن از کار ناآمده	۷	در آنچه پادشاه ممسک نباید
۲۷	در زیادت طلب ناکردن	۸	کینه ناداشتن پادشاه از کس
۲۸	در شکر گزاردن	۹	در پادشاه عادل ممسک
۲۹	در رضادادن بتقدیر خدای عزوجل		در کسی که از خاندان ملك بود و بر
۳۰	در متابعت هوا ناکردن	۱۰	پادشاه بیرون آید
۳۱	در آهستگی نمودن بادیومردم	۱۱	در قهر کردن خارجی که ملك جوید
۳۲	در مردم بسیار گوی	۱۳	در پادشاه ظالم
۳۳	در خرسندی کردن	۱۴	در سر نگاهداشتن از دوست
۳۴	در عیب ناجستن مردمان و بفی ناکردن	۱۵	در وزیر ناصح
۳۵	در شنودن سخن از هر کسی بتمام	۱۶	در دبیری
۳۶	در آن مردم که کبر آورد	۱۷	در راستی
۳۷	در مردم بی نفس	۱۸	در مردم مسرف
۳۸	در مردم شور بخت	۱۹	در ستایش هنر
۳۹	در تیمار داشتن فرزند بد گهر	۲۰	در صفت بخیل

ص	عنوان	ص	عنوان
۶۸	در دشمن دانا	۴۰	در نیکوکاری و وزیدن
۶۹	در هنرمندی و نسب	۴۱	در مردم لجوج
۷۰	در زیان افتادن از بهر دیگران	۴۲	✓ در کار کردن بمشورت اهل رای
۷۱	در تنگ ناداشتن از کارها	۴۳	در صبر کردن
۷۲	در مردم بدنام و بدکردار	۴۴	در مردم سخن چین
	در بی مروتی کردن با فرزندان و	۴۵	در مردم بدخوی
۷۳	خویشان	۴۶	در برداری
۷۴	در اندوه ناداشتن در جهان	۴۷	در خاموشی
۷۵	در مردم نیکونام	۴۸	در پرهیزگاری و شرم
۷۶	در هنر و فضل اظهار کردن	۴۹	در مردم نیکمهد
۷۷	در تأمل کردن در شنودن سخن	۵۰	در جوانمردی
۷۸	در فرزنده که بسیرت پدر رود	۵۱	در پنج خصلت نکوهیده
۷۹	در خون ریختن بناحق	۵۲	در بخیلی
۸۰	در فرصت نگاهداشتن	۵۳	در دوست طماع
۸۱	در نام جستن	۵۴	در دوست بد دل
۸۲	در نافرینتن و فریفته ناشدن	۵۵	در دروغزن
۸۳	✓ در همنشینی خردمند	۵۶	در مردم نادان
۸۴	✓ در خطر کردن در طلب بزرگی	۵۷	در دشمنی که کید خویشان پنهان دارد
۸۵	در عفو کردن گناه	۵۸	در آهستگی
۸۶	در حرص نمودن گوید	۵۹	در خوی خوش
۸۷	در مزاح نا کردن	۶۰	در مردم سبکسار
۸۸	در ایادی یاد نا کردن با هیچکس		در اندازه خویشان نگاهداشتن در طلب
۸۹	در التجا کردن بدشمن	۶۱	چیزها
۹۰	در طلب کردن شادی	۶۲	در نایب داشتن بامانت
۹۱	با بدان صحبت ناداشتن	۶۳	در سخن ناگفتن میان دوناجنس
۹۲	در سخن بد ناگفتن	۶۴	✓ در مشورت کردن
۹۳	در تأمل کردن پادشاه در حال مردمان	۶۵	در ابقا نا کردن از بدکرداران
۹۴	در هزیمت بهنگام	۶۶	✓ در هنر آموختن پیوسته
	در کاری ناشدن که عاقبت وخیم	۶۷	در تأخیر نا کردن در کارها
۹۵	بود		

ص	عنوان	ص	عنوان
۱۰۱	در کسی که ستایش و نکوهش نیرزد	۹۶	در خشم فرو خوردن
۱۰۲	در مردم منافق	۹۷	✓ در طلب کردن از هر کس آنچه از او آید
۱۰۳	در نیکویی کردن	۹۸	در رازنا گفتن با زنان
۱۰۴	در مال جمع کردن پادشاه	۱۰۰	در آزمودن دوست در حال خشم



يك صفحه از نسخه «آ»

دَر مَرْدُمِ نِسَارِ کُوفی اخف بن قیس گوید که مردم بسیار خود کم سخن است بلکه
 بسیار گوید زلت و مخطوئی پیش او را رنجور دارد و او را خود مندان همیشه سخن
 اعتنا کنند و از مجالست وی گریزان باشند قَالَ عَلِيٌّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ
 إِذَا تَوَلَّى الْعَقْلُ نَقْصَ الْكَلَامِ فَمَنْ عَرَفَ بِهِ وَفَرَّ الْخَاصَّ وَالْعَامَّ مَاتَ
 بَعْدَ تَرْبِيٍّ خَوْفٍ وَكُنِيَ رَوَانٌ خُودًا رَابِعًا كُنِيَ نَدَانِي كَرْدِيْنِ نَدَارِي جَسَدِ
 كَرْدِيْنِ نَدَارِي جَسَدِ كَرْدِيْنِ نَدَارِي جَسَدِ كَرْدِيْنِ نَدَارِي جَسَدِ كَرْدِيْنِ نَدَارِي جَسَدِ
 دَر خُودِ سَنَدِ كَرْدَنِ بزرگی گفته است که فرسند بودن بداد و خدای گما
 تو بگریست بی نهایت و شمشیرت بر آن از هیچ زخمی باز نهد قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 الْفَنَاءُ سَيْفٌ لَا يَنْبُوتُ جَوْفَ سَنَدِ بَاشِي بَادِ خَدَايَ، تَوَانِ كَرْدِيْنِ بَدِ الْوَالِ
 تَوَانِ كَرْدِيْنِ كَرْدِيْنِ كَرْدِيْنِ كَرْدِيْنِ كَرْدِيْنِ كَرْدِيْنِ كَرْدِيْنِ كَرْدِيْنِ كَرْدِيْنِ
 وَبَعِي نَا كَرْدَنِ سَمَاطِ كَرْدِيْنِ كَرْدِيْنِ كَرْدِيْنِ كَرْدِيْنِ كَرْدِيْنِ كَرْدِيْنِ كَرْدِيْنِ
 عِبْ خُوشِ اَنْدِ عِبْ سَجْ كَسْ خُوشِ اَنْدِ عِبْ خُوشِ اَنْدِ عِبْ خُوشِ اَنْدِ عِبْ خُوشِ
 اَنْدِ عِبْ بَكْرَانِ بَخُونِدِ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْبَغْيُ سَيَاتُ الْهَيْبَةِ
 جَوْعِ تَنْ خُوشِ اَنْدِ كَسِي زَعِي كَرْدِ كَسْ خُوشِ اَنْدِ كَسِي كَمَنْ بَشِ عِبْ كَسْ زَا جَوِي
 جَوَانِ كَرْدِ بَر بَا بِي اَزْ عِبْ رَوِي دَر شُودَنِ سَخْنِ اَزْ هَر كَسِي بَتَمَامِ عَمُو
 عاصم گفته است هر چنان بیایه که باشد که چون سخن اهل و اهل میشوید آغاز کنند
 اگر چه اندک که پیوده است از آن اعراض کنند و تمام بشود که در میان گفتار پیوده
 سخن بود که غرض مردم از آن بجاصل آید و نیز گویند در باز نمودن احوال و احوال دیگر ترا
 قَالَ عَلِيٌّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ تَنْظَرُ إِلَى مَنْ قَالَ لَوْ نَظَرُ إِلَى مَا قَالَتْ بَيْتِ سِرِّ بَعْدَ كَرْدِيْنِ كَرْدِيْنِ

صفحه تصحیح

خواهشمند است پیش از مطالعه کتاب غلطهای آنرا تصحیح فرمایید :

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۴	بودند	بود
۸	۴	فافذ	نافذ
۱۰	۱۰	بوائق النعمات	بوائق النعمات
۱۴	۹	هرکس	هرکسی
۲۲	۱	تیماد	تیمار
۲۲	۳	زیانکار	زیانکار
۴۱	۲۸	راحة	راحة
۴۵	۶	يُفْسِدُ الصِّبْرَ الْعَسْلَ	يُفْسِدُ الصِّبْرَ الْعَسْلَ
۴۷	۵	الندامة	الندامة
۴۸	۲	پرهیز	پرهیز
۵۸		شماره‌های ۳ ببعد در متن ناقص و در حاشیه کامل است لذا شماره‌ها از ۳ بی‌الا در حاشیه و متن تطبیق نمی‌کند	
۸۰	۵	الفرصة	الفرصة
۸۴	۶	الرياسة - السياسة	الرياسة - السياسة
۷۱	۵	بضاعت	بضاعة
۸۵	۵	اجتمل	احتمل

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۵	۵	اَدَلَّ	اَدَلَّ
۸۵	۵	قال علی علیه السلام	قال علی علیه السلام ۴
۸۵	۴	میایم	میایم
۸۵	۷	بر ۳ گناه	بر ۵ گناه
۸۶	۱	حرس	خوض
۸۸	۶	السماحه	السماحة
۹۲	۵	الاذینہ	الاذیة
۹۵	۶	بغیرِ نظر	بغیرِ نظر
۹۶	۸	یردان	یزدان

(خرد نامه)

۲ الحمد لله رب العالمین^۳ و العاقبة للمتقين و الصلوة علی خیر خلقه محمد (ص) و اله اجمعین و سلم . چنین^۴ گوید « ابوالفضل یوسف بن علی المستوفی رحمة الله علیه^۵ که قربت و منادمت مجلس پادشاهان و بزرگان ، مرد خردمند بسخن خوب^۶ یابد ؛ خاصه که بر سر وقت گوید و نیز^۷ قاعده الفت میان خردمندان بگفتار لطیف استوار گردد و نهاد مردم بر آنستکه چون سخن حکمت بنظم و نثر بشنود ، حالی جان او بیاساید و چون معنی آن بخاطر او پیوندد و کار بندد نام خردمندی بر وی افتد ؛ بدین معانی^۸ این چند ،^۹ تألیف کرده آمد و به امثال امیرالمومنین و امام المتقین (علی) رضی الله عنه و کرم الله وجهه^{۱۰} و به نظم فردوسی* آراسته گردانیده شد تا هر که تأمل کند جان او بیفروزد^{۱۱}.

-
- ۱- ب : کتاب خرد نمای جان افروز ۲- ب : بسمله و به نستعین ۳-
 ب : و الصلوة علی محمد و آله الطیبین الطاهرین ۴- ب : گوید ۵- ب : رحمة
 الله علیه ندارد . ۶- اصل : باید ، تصحیح قیاسیست ۷- آ : و نیز الفت ۸- آ :
 بدینمعنی ۹- ب : اینچند سخن ۱۰- ب : و با امثالی امیرالمومنین علیه السلام
 ۱۱- ب : و خرد او بنماید .

۱ * استاد ابوالقاسم منصور بن حسن فردوسی متوفی بسال ۴۱۱ بزرگترین
 شاعر حماسه سرای ملی ایرانست . برای مطالعه و تحقیق احوال او بتاریخ ادبیات
 ایران تألیف دکتر ذبیح الله صفا ج اول ص ۴۸۸ مراجعه کنید .

« در خرد ورزیدن ^۱ »

لقمان حکیم * گفتست که غایت بزرگی و شرف، در دنیا و آخرت، خرد و دانش است و هر که خردمند و دانا ^۲ بود معایب وی پوشیده ماند ^۳ و همه ناخوبیها که در احوال ^۴ او باشد در معرض هر کدام ^۵ نیکو نماید و ^۶ اگر او را هیچ فضیلت نیست ^۷ جز آنکه مردمان از شر وی ^۸ ایمن باشند بست ^۹

قال علی علیه السلام ^{۱۰} العاقل یسعی فیما یبقی جماله و یفنی و بائه

شعر :

خرد همچو آبست و دانش زمین
بدان، کاین جدا و آن جدا نیست زین
فروغست جان و روان را خرد
انوشه کسی کو خرد پرورد
خرد مرد را خلعت ^{۱۱} ایزدبست
سزاوار خلعت نگه کن که کیست ؟

۱- ب : برزیدن ۲- ب : باشد ۳- آ : معایب پوشیده ۴- آ :
ناخوبیها در احوال وی ۵- ب : هرکدام ۶- آ : اگر ۷- آ : فضیلت جز
۸- آ : او ۹- آ : ایمن باشند ۱۰- ب : کرم الله وجهه ۱۱- آ : حکمت
ایزدبست .

۱ * لقمان : از حکمای مورد تمثیل است و حکم و امثالی باو منسوب .
اخبار وی در دوره جاهلیت و صدر اسلام آمده است . بمناسبت عمر دراز بمعمر
لقب یافت . شخصیت او اساطیریست . (اعلام المنجد ص ۴۶۱)

« در خون ناریختن پادشاه »

چون اسکندر بزمین پارس رسید ، قومی از جمله حشم آندیار
 بخدمت استقبال آمدند و فرمانبرداری اظهار کردند و سر ملك خویش
 بر سبیل هدیه پیش ۱ او آوردند و بدان وسیلت خویشتن را بازاری
 ساختند ، هم در ساعت بفرمود تا آنقوم ۲ را بر دارها کشیدند و ۳
 بچشم همه اصناف لشکر ایشانرا عبرتی ساختند و منادی فرمود که هر
 آنکسان ۴ که بر ملوک و خداوندان چنین دلیری کنند و این اقدام
 نمایند جزای ایشان ۵ اینست .

قال علی رضی الله عنه ۶ : کثرة المقال یقطع اعناق الرجال

شمار :

نگه کن بگفتار مورد کهن
 که از ۷ نامده چند گوید سخن
 چو خون خداوند ریزد کسی
 درنگش نباشد بگیتی بسی ۸
 چنان دان که ریزنده خون شاه
 جزایش ببیند بهنگام گاه ۹

۱- ب : هدیه برآوردند ۲- آ : آنقوم بر دارها ۳- آ : کشیدند بچشم
 ۴- ب : هرآنکسی ۵- ب : سزاوار جزا ۶- ب : کرم الله وجهه ۷- آ :
 که نا آمده ۸- ب : بگیتی درنگش نماند بسی ۹- ب : جز آتش نبیند
 بهنگام گاه .

« در استزادت نداشتن از پادشاه ^۱ »

بزرگمهر ^۲ گفته است : هیچ بنده را در دل نباید آورد که از ملوک استزادتی دارد ؛ بدان سبب که چون ازینمندی در دل مردم چیزی باشد ^۳ اثر آن بر روی وی ^۴ پیدا آید و بر زبان او ^۵ ظاهر شود ^۶ و هرگاه که ملوک را مقرر گردد که بنده‌یی از ایشان ناخشنود است بر آنکس متغیر گردند ^۷ و رای ایشان در باب او تباه شود .

قال امیرالمومنین علی رضی الله ^۸ : مَنْ تَعَدَى الْحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ وَمِنْ تَشَبُّهٍ بِطَاعَتِهِ فَاقَ سَبِيهَهُ

شعر :

هر آنکس که بر پادشا دشمنست
روانش پرستار آهرمنست ^۹
باندیشه گر سر بتابد ^{۱۰} ازوی
بتابد هم آنگاه ازو بخت ، روی
وگر بر تو گردد ز چیزی دژم
بیوزش گرای و مزن هیچ دم ^{۱۱}

۱- آ : در استزادات نداشتن پادشاه ۲- ب : بزرگمهر ۳- ب : چیزی که در دل مردم باشد ۴- آ : بروی ۵- آ : وی ۶- آ : گردد ۷- ب : متغیر کردن ۸- ب : قال علی کرم الله وجهه ۹- ب : اهریمن ۱۰- آ : پیچد ۱۱- آ : و وگر با تو گردد بجیزی دژم - نباید که داری تو دل را بغم ،

بفرّ او بداند نهان ترا
دل کزّ و چیره زبان ترا ۱
ز گیتی تو خشنودی شاه جوی
مشو پیش تختش مگر ۲ تازه روی
کسی را که شاه جهان خوان کرد
بماند روانش همیشه بدرد
در شاه را همچو دریا شمر
پرستنده ملاح و کشتی هنر

۱- آ: دل راد و هم بد گمان ترا ۲- آ: بجز .

« در پادشاه که طریق عدل نسپرد »

* افلاطون گفته است : ۲ پادشاه باید که از عدل بنگرد و سخن ستم رسیدگان بشنود تا ملک وی از انواع زوال ایمن بود ۳ و آنچه بر پادشاه واجبست رعیت را عدلست و پادشاه را بر ۴ زیر دستان طاعت داری .

قال علی علیه السلام : اَسَدُ حَطُومٍ خَيْرٌ مِنْ سُلْطَانِ ظُلُومٍ

« شعری »

چنین گفت نوشیروان قباد
که چون شاه را سر بیچد ز داد
کند چرخ منشور ملکش سیاه
ستاره نخواند ورا نیز شاه
ستم ، نامه عزل ۵ شاهان بود
چو درد دل بیگناهان بود

۱- آ : طریق عدالت سپرد ۲- آ : که پادشاه ۳- ب : گردد ۴- ب :
و پادشاه بر ۵- آوب هر دو « نامه عدل » و تصحیح متن از روی « امثال و حکم
دهخداست »

۱- * افلاطون (۴۳۰ - ۳۴۷ ق م) از فیلسوفان نام آور یونان - شاگرد
سقراط و معلم ارسطو بود و در باغ آکادمی (آتن) تدریس میکرد - اساس فلسفه
او صور یا مثل است . از مولفاتی کتاب (جمهوریت) یا سیاست است .
« اعلام المنجد ص ۲۸ »

(در آنچه پادشاه ممسك نبايد ^۱)

بزرجمهر ^۲ گفته است : پادشاه ^۳ را واجبست كه با رعيت خلق
فرمايد و طريق امساك نسپرد و عدل ^۴ ورزد كه درويشان ايمن باشند و چون
عادل و سخي ^۵ باشد همه جهان خزينه دار بودند .

قال علي عليه السلام : « في سعة الاخلاق ، كنوز الارزاق »

(شعر)

نباید كه بندد در گنج سخت
بویژه خداوند ديهيم و تخت ^۶
نباشد شهان را بهر كس نیاز
همیشه بوند ايمن از رنج و آزر ^۷

۱- آ : در آنچه پادشاه كه ممسك بود ۲- ب بزرجمهر ندارد ۳ ب : بر
پادشاه ۴- ب : بدانسبب كه آن درويشی ايمن است و چون عدل گسترد همه
جهانيان خزينه دار او اند ۵- آ : اصل - سفا تصحيح قياسيست . ۶- آ : بخت
۷- آ : رنج و آزر

« کینه نداشتن پادشاه از کس^۳ »

و گفته است که شاید که پادشاه از هیچکس کینه گیرد و در خشم شود و انتقام فرماید؛ زیرا که درجه وی بلندتر باشد^۴ از مکافات کردن و فرمان وی نافذ است هرگاه که خواهد مثالی تواند داد.

قال علی علیه السلام^۵: لا سودد مع الانتقام

(بیت)

گر از کس دل شاه ، کین آورد
همی رخنه در داد و دین آورد
دل پادشا گر گراید بمهر
بر او کارها تازه دارد سپهر
چو خواهد که بستایدش پارسا^۶
نهد خشم و کین را زسر پادشا^۸

۳- آ: پادشاه ۴- ب: زیرا درجه وی بلندتر از مکافات کردن باشد و
فرمان او نافذ است ۵- ب: کرم الله وجهه ۶- آ: این بیت را ندارد ۷-
ب: پادشا ۸- ب: پارسا

« در پادشاه عادل ممسك^۱ »

سکندر گفت: هر آن پادشاهی که او عادل باشد^۲ و مال بخش نبود،
ملك او بر نسق و نظام نباشد و نام او پس از وفات^۳ مندرس گردد
و اگر سخاوت با عدل^۴ یار کند ذکر او جاوید بماند.

قال علی علیه السلام^۵: السَّيِّدُ مِنْ عَمَّتْ يَدُهُ وَ يَرْجَى نَعْدَهُ

«شعر»

گرت هیچ گنجست ای نیکرای
بیسارای دل را ، بفردا مپای
چو برگردد^۶ اینچرخ ناپایدار
ترا نام نیکو بود یادگار
چو با داد بگشایی از گنج بند
بماند پس از مرگ نامت بلند

۱- آ: در شاه ممسك ۲- ب: مال بخش نبود ۳- ب: وفات او مندرس

شود ۴- ب: یاری ۵- ب: کرم الله وجهه ۶- آ: چو برگردد

(در کسی که از خاندان^۱ ملک بود و بر پادشاه

بیرون آید)

پرویز گفتست که چون پادشاهی بر قرابتی و خدمتکاری از خاندان
مَلِك اقبال کند و بتشریف و نواخت ، بزرگ گرداند و کرامت آلت و
عدت ارزانی دارد روا بود که نزغات^۲ شیطان و نخوت نسب و تجمل
بسیار ، غرور و عشوه در دماغ او افکند و قصد کند تا اتباع و اشیاع^۳
را در زمره خویش آورد و انتهاز فرصتی جوید و چنان باید که^۴
پادشاه او را هیچ زمان ندهد و عالم ازو خالی ماند^۵ که اگر روزگار
یابد قهر کردن او دشوار بود .^۶ و بیم آن باشد که قاعده‌ی ملک از او^۷
خراب گردد .

قال علی علیه السلام^۸ . العیاذُ بالله من بوائِقِ النعقات و عداوةِ القربات .

(شعری)

هر آنکس که یازد به بیداد دست
دل شاه را زو در آید شکست
و گر دشمنی یابی اندر دلش
چو نی دانش ، از بوستان بگسلش^۹
که گر دیر ماند بنیرو شود
وزو باغ شاهی پر آهو^{۱۰} شود

۱- آ : خانه ۲- آ : زغات ب نرعات ، صحیح قیاسیست بمعنی تمايلات
قلبی شیطانی ۳- ب : اشباع ۴- آ : چنان باندیش ۵- ماند = گذارد
۶- دشوار باشد که . ۷- آ : او ۸- ب : قال علی ۹- آ : چوبی باشد از
پوست آن بگسلش ۱۰- آهو = عیب

(در قهر کردن خارجی که ملک جوید)

* ۱ ارسطاطالیس گفت : هر گاه که از طرفی خارجی^۱ را بحکم آلت و عدتی که جمع دارد ، سودای پادشاهی در سر افتد و بگفتار بیخردان فریفته گردد ، بر پادشاه واجبست که در قهر او هیچ توقف روا ندارد و بنفس خویش با حشم محتشم روی بدو آرد و بزودی او را^۲ مقهور گرداند و مخدول^۳ ، چنانکه عبرت خلق شود و دیگران را^۴ تنبیه افتد .
قال علی علیه السلام^۵ : قَدَرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ وَ شَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ انْفَتِهِ .

(شعر)

چو مردم ندارد نهاد پلنگ
نگردد زمانه بر او تار و تنگ
اگر پشه با پیل کین آورد
همی رخنه در داد و دین آورد

۱- آ : گفت که هرگاه که از طرف خارجی ۲- آ : او متهور ۳-
ب : مقهور و مخدول گرداند ۴- آ : دیگران ۵- ب : کرام الله وجهه
* ۱- ارسطاطالیس (۳۸۴ - ۳۲۲ ق م) فیلسوف یونانی مربی اسکندر -
از بزرگترین متفکران عالم بشریت است . موسس مذهب (فلسفه مشائین) بود -
مولفایش در منطق و طبیعیات و الهیات و اخلاق است . از آنجمله (مقولات
جدل) (کون و فساد) (مابعدالطبیعه) است .
اعلام المنجد ص ۱۳

کجا پادشاهیست بی جنگ نیست
وگر چند روی زمین تنگ نیست
سر تیرگی اندر آید بخواب
چو تیغ از میان برکشد آفتاب

(در پادشاه ظالم ۱)

*۱ بقراط گفت هر آن پادشاهی که دست بیداد ۲ برگشاید و بر خلق خدای در عدل بیند پادشاهی او نظام نپذیرد و زمانه او ۳ تباہ گردد و از عمر برخوردار نیابد و زوال ملک او ۴ زود بود.

قال علی علیه السلام ۵ : اذا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ ، تَغَيَّرَ الزَّمَانُ

«شعر»

مبادا که بیداد ۶ آید ز شاه
که گردد زمانه سراسر تباہ
نزاید بهنگام ، بردشت ۷ ، گور
بود بچه ۸ باز را چشم ، کور
شود در جهان چشمه آب ، خشک
نیارد ۹ بنافه درون بوی ، مشک

۱- آ : عنوان ندارد ۲- آ : دست بیداد ۳- ب زمانه تباہ گردد
۴- آ : او را ۵- ب : کرم الله وجهه ۶- آ : بیدادی ۷- آ و ب : بر
دست ، تصحیح متن از روی «امثال وحکم» شده است ۸- ب : نیابد .
* ۱- بقراط (۴۹۰ ق م) در جزیره (کرس) ولادت یافت . مشهور -
ترین پزشکان یونان قدیم است . امراض را معلول اضطراب اخلاط دانسته و برای
آنها دو منشاء قائل شده است یکی هوا و دیگری غذا . در تسالیا وفات یافته است .
اعلام المنجد ص ۸۰

« در سر نگاهداشتن از دوست^۱ »

لقمان حکیم گفته است بکوشید تا دوستان شما بسیار باشند و هر تکلف که ممکن گردد از مراعات دوستی و نگاهداشتن دلهای ایشان ، بجای آورید^۲ و حذر کنید تا از جمله هزارتن ، یکتا را صاحب سر خویش نگردانید^۳

قال علی علیه السلام : العاقلُ أَحْزَمُ لَأَمْرِهِ وَاحْفَظْ لِرَّهْ فَإِنَّ لِكُلِّ صَدِيقٍ صَدِيقًا

« شعر »

مجوی از دل هر کس راستی
که از جستجوی آیدت کاستی
چه یزدان پرست و چه خسرو پرست
اگر پای گیری ، سرآید بدست
سخن هیچ مسرای با راز دار
که او را بود نیز انباز و یار

۱ - آ : در هنر نگاهداشتن دوست ۲ - آ : آرید ۳ - آ : بگردانید

۴ - ب : کرم الله وجهه .

« در وزیر ناصح^۱ »

و گفته است که هیچ آرایش ، ملك را چون وزیر ناصح نیست و پرویز^۲ وزیر خویش را گفت^۳ وفادار باش تا حق اعتماد گزارده باشی و هرچه در مجلس ما گویی راست گوی تا ثقت من بکفتار تو زیادت شود و بر من واجبست که هرگاه خواهی^۴ مرا بتوانی دید و دیگر که گفتار ساعیان^۵ بر تو نشنوم و سوم آنکه^۶ همه رازهای خویش^۷ با تو گویم و چون این شرطها برجای آوری^۸ ملك را جمال افزاید و طراز آن جمال^۹ تو باشی .

قال علی علیه السلام ۱۰ وزیر المَلِكِ جَنَاحُ الذِّی یَطِيرُ بِهِ

«شعر»

ز دستور با دانش و راستگوی
وفادار و پاکیزه و نیکخوی
درخشان شود شاه را^{۱۱} ، گاه و فر
سعادت بود هر دو را راهبر

۱- آ : ناصح گوید ۲- ب : و وزیر ۳- ب : گفتن که ۴- آ : بخوانی
۵- آ : شاعنان ۶- آ : و آنکه ۷- آ : رازها با تو ۸- ب : برجای باشد
۹- ب : جمله ۱۰- ب : کرم الله وجهه ۱۱- شاه باگاه و فر .

« در دبیری^۱ »

و گفته‌اند^۲ دبیری حرفت‌ست که پادشاه را ازو گزیر نیست و چون دبیر خردمند و بردبار و سخن یادگیر بود زود بلند گردد و سفیروندیم شود^۳ و در اسرار محل^۴ اعتماد یابد .

قال علی علیه السلام - لسانك ترجمان عقلك و كتابك عنوان فضلك

« شعر »

دبیرست از پیشه‌ها ارجمند
وزو مرد افکنده گردد بلند
چو با آلت ورای باشد دبیر
همان بردبار و سخن یادگیر^۵
همیشه بود شاد ازو شاه و بخت
کند آسمانش سزاوار تخت

۱- آ: در دبیری گوید ۲- ب: و گفته است ۳- ب: گردد ۴- آ: محك اعتماد ۵- آ: نشیند بر پادشا ناگزیر .

«در راستی»^۱

و گفته‌اند^۱ ای پسر جهد کن تا همیشه طالب راستی باشی و از کژیها که بدان گرد زشتنامی^۲ بر تو نشیند^۳ دور باشی که زلت‌ها^۴ بیکدیگر پیوسته و هرگاه که در یکنوع ناکردنی مداخلت کردی اخوات آن زود بدان پیوسته گردد و آتش ناشایست بالا گیرد و اگر در حال خواهی که خویشتن از این بازداري^۵ دشوار باشد و بسیار رنج رسد تا آبی بر آن آتش توان ریخت^۶.

قال علی علیه السلام الصّدق ینجی و الکذب یردی

«شعر»

مگردان سر از دین و از راستی
که خشم خدای آورد کاستی
بزرگ آنکسی کو بگفتار راست
زبان را بیاراست و کژی نخواست
ز گیتی چو رفت آن بد زشتگوی^۷
نماند بجز زشتنامی^۸ ازوی

۱- ب: راستی کردن ۲- ب: گفته است ۳- ب: نام زشتی ۴- آ: بتورسد
۵- ب: همه آلت‌ها بیکدیگر پیوست است ۶- آ: خواهد که خود را از آن باز دارد
۷- آ: بتواند ریختن ۸- ب: کرم‌الله وجهه ۹- ب: هرزه‌گوی ۱۰- ب: زشتگوی

«در مردم^۱ مسرف»

و همو گفت ای پسر اسراف کننده و مبذر^۲ بسه چیز توان دانست :
اول همه چیزی خرد که او را بکار نیاید^۳ و آن پوشد که در خور
پایگاه وی نباشد و چنان خرج کند که دستگاه وی آنرا احتمال نتواند
کرد .

قال علی علیه السلام : مَن سَمَحًا وَلَا تَكُنْ مُبَذِّرًا

«شعر»

چو داری بدست اندرون خواسته
زر و سیم و اسپان آراسته
هزینه چنان کن که بایدت کرد
نباید^۴ فشانند و نباید فشرد
میانه گزینی بمانی بجای
نباشد بجزز نیکیت رهنمای

۱- آ : مرمسرف ۲- ب : مبذری را ۳- ب : همه چیزی که وی را بکار نیاید
خورد ۴- آ : نباشد .

«در ستایش هنر»

بزرجمهر حکیم گفته است : هنر آنست که بندگان را بر آزادان
فزونی دهد و درویشان را بر توانگران فضیلت نهد و وضع را بر شریف
بگذراند و ذلیل را بر عزیز مقدم دارد و فرودستان را عز مجلس شاه پدید
آورد^۱

وقال علیه السلام^۲ : الشَّرَفُ بِالْعِلْمِ وَالْأَدَبِ ، لَا بِالْأَصْلِ وَالنَّسَبِ

«بیت»

چو پرسند ، پرسندگان از هنر
نشاید که پاسخ دهیم از گهر
همان پرهنر مردم پیشه‌کار
نباشد بچشم خردمند ، خوار
کرا جفت گردد، هنر با خرد
شود مهتر و از هنر برخوردار

۱ - آ : عز مجلس پادشاه حاصل آرد . ۲ - ب : قال علی کرم الله وجهه

«در صفت بخیل^۱»

از بزرگی پرسیدند که بخیل کیست ؟ پاسخ داد آنکه هرچه نفقات
کند پندارد که ناچیز کرده است و آنچه نگاهدارد^۲ پندارد که^۳ بماند
و خویشتن را بدان شرفی شناسد .

قال علیه السلام : البخیلُ مستعجلُ الفقر

«بیت»

ز چیز ، ایمنی باید و خوردنی
همان پوشش نفز و گستردنی
توانگر کجا سخت باشد بچیز
فرومایه خوانش چو درویش نیز

۱ - آ : در صفت بخل گوید ۲ - کذا در آ و ب : ظاهراً «ناچیز» را بمعنی تباه
آورده است ۳ - آ : آن بماند .

« در کاهلی^۱ »

(زیاد)* ۱ گفت : از کاهلی و بی‌اندیشگی دور باید بود ازیرا^۲ که
کاهل حق هیچکس نتواند گزارد و بی‌اندیشه بهیچ حق نتواند رسید.
و قال علی علیه السلام^۳ : مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِي ضَيَّعَ الْحَقُّوقَ

« بیت »

چگفت آنسخندان آزاده مرد^۴
که آزاده را ، کاهلی ، بند کرد
گر از کاهلان باز خوانی^۵ بکار
نباشی جهانجوی و^۶ مردم شمار
چو کاهل بود مرد دانا بکار
ازو سیر گردد دل روزگار

۱- آ : در کاهلی گوید ۲- آ : آنرا
* ۱ زیاد (زیاد بن ابیه) در زمان معاویه از رجال معتبر دولت و زمامدار
عراق بود در (۵۶ هـ) در کوفه در گذشت - اعلام المنجد ص ۲۳۸
۳- ب : قال علی کرم الله وجهه ۴- ب : سخنگوی آزاد مرد ۵- ب : باز
خواهی ۶- ب : جهانجوی مردم شمار

(در تیمار داشتن آزاد مردان ۵)

احمد * بو دؤاد^۱ گفته است : گرسنه شدن آزاد مردان و کفایت -
الرجال^۲ زیانگارتر از ناچیز گشتن خزائن است .
قال علی علیه السلام^۳ : واجب علی ذوی التقدیم ، صیانه الرجل -
الکریم

(بیت)

هر آنکس که باشد ترا زیر دست
مفرماش^۴ ، در بینوایی نشست
وگر* زیر دستی شود گنج دار
تو او را از آن گنج ، بی رنج دار
چو از خویشتن نامور داد داد
جهان گشت ازو شاد و او نیز شاد

۱- آ و ب احمد بو داود، تصحیح قیاسیست ۲- آ : ملك را زیان بکار تراست و
آن ناچیز گشتن خزاینست ۳- آ : قال علیه السلام ۴- آ : مفرمای ۵- آ : اگر
* احمد بن ابی داود فرج بن جریر (۱۶۰-۲۴۰ هـ) از دانشمندان عهد خود
و قاضی القضاة بود ، شعرا و اهل ادب را ترویج میکرد و خود شعر میسرود و در
اواخر عمر بمرض فالج مبتلا گردید (لطائف الطوائف بنقل از لغت نامه دهخدا)

(در نگاهداشتن نعمت)

و گفته‌اند که درم و دینار^۱ مهریست از آفریدگار جَلَّ جَلَّاهُ از بهر
روزی خلق آفریده^۲ و انرا [نتوان^۳] خورد و نتوان پوشید فاما باید که
مردم لختی بورزند^۴ و نگاهدارند^۵ که مروت بدان توان کرد^۶ و بر هر که
عرضه کرده آید در وقت حاجتی که دارد^۷ روا شود .
قال علی علیه السلام^۸ : رَحِمَ اللَّهُ مَنْ اكْتَسَبَ مَذْخُوراً وَ اجْتَنَبَ
مَحْذُوراً .

((شعر))

مروت نباشد کرا چیز نیست
همان چاره نزدیک او نیز نیست
اگر نیست چیز ، لختی بورز
که بی چیز را کس ندارد به ارز

۱- ب : دینار و درم ۲- ب : آفریده شده ۳- آ : و آنرا خورد ۴- ب : بورز
۵- ب : دارد ۶- ب : بدان کشید ۷- آ : آن روا ۸- ب : قال علی کرم الله وجهه

(در قناعت^۱)

و بو نصر* کندی^۲ گفتست : هر بنده‌یی^۳ که قانع باشد از جمله
آزادانست^۴ و هر آزادی^۵ که او حریص باشد از جمله بندگانست
قال^۶ علی علیه السلام : القانع عتق و الحریص رِقُّ

(شعر)

توانگر شد آنکس که خرسند گشت
ز آرزو و ز تیمار بی بند گشت
بپاسود از گردش روزگار
شد آزاد از کوشش^۷ و کار و بار

۱- ب : در قناعت کردن ۲- آ : بو نصری ۳- ب : هر بنده ۴- آ : آزادگانست
۵- آ : هر آن آزادی ۶- ب : از اینجا تا « قال علی » در گفتار بعدی ساقطست ۷-
اصل : وز کوشش .

* بو نصر کندی : ابو نصر منصور بن محمد کندی نیشابوری ملقب : به عمید الملک وزیر
طغرل سلجوقی بود ولادت ۴۱۵ وفات ۴۵۶ ه .

(در مردم حسود)

احنف قیس گفته است : حسود از جهان بیراحتست و بیجرمی دشمن
همه آزاد مردانست و روا ندارد که هیچ خلق را در عالم خوبی باشد و
هرکرا احوالی بنظام ببند ، دل او با غصه و رنج گردد .
قال علی علیه السلام : الحاسد مغتاض علی من لا ذنب له

(شعر)

بکش تا توانی دل و جان ز رشك
که رشك، آورد گرم^۱ و خونین سرشك
دژ آگاه^۲ دیویست^۳، با درد و آزار
از و روز و شب جان و دل در گداز

۱- آ : گرم خونین ۲- ب : دژ آگاه ۳- آ : دیو است

(در غم نا خوردن، از کار نا آمده^۱)

بوزرجمهر گفته است : هر که از کارهای نا آمد، دل بغم دارد، از خود بی نصیب^۲ افتد و روزگار^۳ او بفکرت مستغرق باشد و از عیش مزه نیابد و بر قانون درست شغلی از دست او بر نیاید زیرا که خاطر او پیوسته متردد بود و حوادث و آفات را مترصد.

قال علی علیه السلام^۴ : اشرف خصال الکرم غفلته عما يعلم

(شعر)

ز نا آمده کار ، دل را بغم
سزد گر نداری ، نباشی دژم
چنین زندگانی ، نیارد بها
که باشد سر اندر دم ازدها

۱- ب : هر که او را نا آمده دل بغم دارد ۲- آ : افتادست ۳- ب : روزگار
بفکرت ۴- ب : قال علی کرم الله وجهه .

(در زیادت^۱ طلب نا کردن)

احنف* قیس گفته است : هر آنکس که فکرت بر مال جمع کردن
نگمارد و تن خویش در طلب زیادت^۱ی نرنجانند و باندازه^۲ کفاف قانع باشد،
روزگار او سلامت گذرد و آنچه او را مقدرست بدو میرسد .
قال علی علیه السلام^۳ : مَنْ أَجْمَلَ فِي الطَّلَبِ ، أَتَاهُ رِزْقُهُ مِنْ حَيْثُ
لَا يَحْتَسِبُ .

(شهر)

کسی کو بگنج و درم ننگرد
همه روز او بر خوشی بگذرد
هر آن روزکان از [وی] اندرگذشت
تنش از بد گیتی آزاد گشت

۱- آ : زیادت^۱ی ۲- ب : باندازه و کفاف ۳- ب علی کرم الله وجهه .
* احنف بن القیس التمیمی مکنی به « ابوالبحر » و موسوم « بضحاك » بصفه عقل
و حلم و فضل و علم اتصاف داشت و از یاران حضرت امیر علی علیه السلام در جنگ « صفین »
بود - وفاتش بروایت امام یافعی در سال هفتاد و دو هجری اتفاق افتاد و بروایت
سیرالسلف در سنه شصت و هفت و حبیب السیر ج ۲ ص ۱۴۸) و (طبقات ج ۷ ص ۶۶)
آخر معاویه پلید دین او را به پنجاه هزار درم خرید و او بدین آیه گروید « لطائف -
الطوائف بنقل از مجالس ص ۱۲۶ ».

(در شکر گزاردن^۱)

محمد * عبدالملك در اثنای نامه سوی عبدالله * طاهر نبشته^۲ بود که اگر شکر را هیچ فضیلتی نیست جز آنکه مکافات نعمتی باشد و بدان انتظار زیادتى نعمت^۳ توان کرد تمامست و عبدالله از دبیر خویش پرسید که این دو نکته را چه بینی^۴؟ جواب داد^۵: چون دو گوشوار قیمتی^۶ که از بنا گوش خوبرویی آویخته باشد^۷.

قال علی علیه السلام : مَنْ يَشْكُرُ النَّاسَ عَلَى إِيَادِيهِمْ اسْتَوْجِبَ لِلْمَزِيدِ.

(شعر)

کسی کو ز بخشش بدارد^۸ سپاس
همیشه بود شاکر و حقشناس
امید اوفتد ، بخششی دیگرش
دهد شاخ شادی و دولت برش

۱- آ: در شکر ۲- آ: نوشته ۳- آ: نعمتی ۴- آ: چه میگوئی ۵- آ: که چون ۶- آ: قیمتی از ۷- آ: شود ۸- ب: ندارد .
* محمد بن عبدالملك « زیات » وزیر معتمد و واثق بود که متوکل را بر خود خشمگین ساخت و از این بابت املاك وی مصادره شد و خود معذب و مقتول گردید (۲۳۳هـ)
اعلام المنجد ص ۲۴۰ .

* عبدالله بن طاهر « پسر طاهر ذوالیمینین » و تربیت یافته مأمون بود . پس از فوت برادرش طلحه ۲۱۳ هـ از جانب مأمون والی خراسان شد و تا زمان « الواثق بالله » متصدی امر حکومت بود ، در سال ۲۳۰ وفات یافت مدت ایالتش هفده سال بود و سنین عمرش ۴۸ سال و لطائف الطوائف بنقل از روضة الصفا ،

(در رضا دادن، بتقدیر خدای عز و جل)

دوستی از آن یحیی بن خالد برمکی* بنزدیک وی آمد و گفت: این - ساعت^۲ که تو از امیرالمؤمنین^۳ بازگشتی بر لفظ وی^۴ سخنی رفت که اثر آن اعتقاد ناخوب که در حق تو میدارد^۵ از آن میتافت^۶ باید که در این باب تدبیری و حیلتي اندیشی، یحیی جواب داد که ای برادر چیزی میگوی و ندانسته‌یی که چون ادبار روی بجانب^۷ قومی نهد همه هلاکت آنقوم درتدبیر و حيلة دفع آن^۸ باشد.

قال علی علیه السلام: اذا حلَّ التقدير بطلَّ التدبیر.

(شعر)

بدان ای برادر^۹ چو گردان سپهر
شود تند و چین اندر آرد بچهر
خردمند^{۱۰} دانا نیارد برون
سر از چنبر او برنگ^{۱۱} و فسون
نکو گفت دانای بسیار هوش
که با اختر بد، بمردی مکوش

۱- آ: یحیی خالد برمکی ۲- ب: که اینزمان ۳- آ: امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه ۴- آ: لفظ مبارك ۵- آ: دارد ۶- ب: مییافت ۷- آ: رو بقومی ۸- آ: دفع به آن، ب: آن دفع تصحیح قیاسیست ۹- آ: که گردان سپهر ۱۰- آ: خردمند دانا ۱۱- آ: بمکر و فسون.

(در متابعت هوا نا کردن)

مأمون* گفت: که هرگاه، هوا^۱ را نصرت کرده آید، و بر متابعت هوا رفته شود، تدبیر و رای برمد و خاطر از اندیشه بگریزد و چون اصابت رای نباشد، روزگار بر مراد نگردد و شغل بالا نگیرد.
قال علی علیه السلام: اكْفِفْ هَوَاكَ، يَطِيبُ مَثْوَاكَ.

(شعر)

کسی را کجا پیشرو شد هوا
چنان دان که رایش نگیرد هوا
گرت رای با آزمایش بود
همه روزت اندر فزایش بود

* مأمون (۱۷۰ - ۲۱۸ هـ) از خلفای عباسیست، پسر هارون الرشید. ایران را دوست داشت و محبت عرب را در دل نگرفت. در عصر او علوم و فنون اسلامی بنحو درخشانی رواج یافت و مؤلفات یونانی بزبان عربی ترجمه شد. نقش خاتم او این بود:
«الموت حق»

اعلام «المنجد» ص ۴۷۴

۱- ب: هر کار که مزار کرده آید.

(در آهستگی نمودن با دیو مردم^۱)

لقمان حکیم گوید: که^۲ اگر دیو مردم یا بد کرده کار^۳، از طریق خشم و تندی و درشتی نزدیک تو آید، با آهستگی و نرمی پیش او باز شو. تا فتنه نخیزد و آتش خشم فرو نشیند و بستگیها بگشاید و شکستگیها^۴ درست گردد.

قال علیه السلام: ^۵الرفق يفتح المنغلق و يفتق المرتق.

(فردوسی)

تو با دیو مردم خرد پیشه کن
بنرمی و آهستگی ران سخن
درشتی و تندی نیاید بکار
بنرمی بر آید ز سوراخ، مار

۱- آ: در آهستگی ۲- آ: گوید اگر ۳- ب: یا بد کرد ۴- آ: شکست ب: شکستیها تصحیح بقرینه بستگیها ۵- ب: علی کرم الله وجهه.

(در مردم بسیار گوی^۱)

احنف بن قیس گوید^۲: که مردم بسیار خرد کم سخنست و هر که بسیار گوید زلت و سخط وی بسیار باشد^۳ و خردمندان بسخن وی، اصفاء نکنند و از مجالست وی گریزان باشند.

قال علیه السلام^۴: اِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ فَمَنْ عُرِفَ بِهِ وَقَرَّ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ.

(فردوسی)

بگفتار بی^۵ بر، چو نیرو کنی
روان و خرد را، پر آهو کنی
ندانی که چندان^۶ نداری^۷ خرد
که مغزت بدانش، سخن پرورد
مگوی آنسخن کاندلر آن سود نیست
وز آن آتشت بهره جز دود نیست

۱- آ: مرد پرگویی ۲- آ: گفت مرد ۳- ب: زلت و سخط وی همیشه او را رنجور دارد و او را خردمندان همیشه بسخن اصفا نکنند ۴- ب: علی کرم الله وجهه.
۵- ب: بیخود ۶- ب: روان خرد ۷- ب: چندین ۸- آ: ندارد ۹- ب: خرد.

(در خرسندی کردن^۱)

بزرگی گفته است: که خرسند بودن بدادهٔ خدای تعالی توانگریست
بی‌نهایت و شمشیرست بران^۲ که از هیچ زخمی باز نجهد.
قال علیه السلام: القناعة سيف لا ينبو

« شعر »

چو خرسند باشی بداد خدای
توانگر^۳ شوی یکدل و پاکرای
توانگر شود هر که خرسند گشت
گل نوبهارش برومند گشت

۱- آ: در قناعت ۲- آ! شمشیرست که از هیچ زخمی ۳- ب: توان گر.

(در عیب ناجستن مردمان و بغی نا کردن^۱)

سقراط گفت: بغی کردن و عیب جستن^۲ ناستوده است و هر که عیب خویش داند عیب هیچکس نجوید^۳ و آزاد مردان عیب خویش را نگه کنند^۴ و آنگاه عیب دیگران گویند.

قال علی علیه السلام: اَلْبَغْيُ سَائِقٌ اِلَى الْحَيْنِ

«فردوسی»

چو عیب تن خویش ، داند کسی
زعیب دگر کس نگوید * بسی
مکن بیش^۵ عیب کسانرا مجوی
جز آنگه که برتابی از عیب ، روی

۱- آ: در عیب ناجستن مردمان ۲- ب: بغی کردن ۳- آ: بگوید ۴- ب: نخست خویشتن را از عیب نگه دارند ، آنگاه عیب دیگران بجویند ۵- ب: بجوید ۶- ب و آ: پیش ، تصحیح قیاسیست

(در شنوون سخن از هر کسی بتمام)

* عمرو عاص گفتست : مهتر^۲ چنان باید که چون سخن اهل و نا اهل پیش او آغاز کنند ، اگرچه داند که^۳ بیهوده است از آن اعراض^۴ نکند و تمام بشنود که در میان گفتار بیهوده ، بسیار^۵ سخن رود که غرض مردم از آن بحاصل^۶ آید . و نیز گوینده^۷ در باز نمودن احوالها دلیرتر باشد^۸ .

قال علی علیه السلام : لا تنظر الی من قال و انظر الی ما قال

« فردوسی »

سپردن بگفتار گوینده گوش
بتن نوش یابی ، به دل رای و هوش^{۱۰}
سخنگوی چون برگشاید سخن
همان تا بگوید ، تو تندى مکن
سخن بشنو و بهترین یاد گیر
نگر تا کدام آیدت دلپذیر

۱- آ : در سپردن سخن . ۲- ب : مهق چنان میباید که باشد که ۳- ب :
داند ۴- آ : بر آن اعتراض نکند ۵- آ : بیهوده سخن ۶- آ : حاصل آید ۷- آ :
گوینده را ۸- آ : شود ۹- ب : علی کرم الله وجهه ۱۰- آ : بتن بوش بای و بدل
رای و هوش .

* عمر بن عاص بن وائل بن هاشم بن معید بن ابو عبدالله ، از مهاجرین حبشه بود پدرش معلوم نیست مادرش « نایفه » از میان فساق خود و عاص ، را انتخاب کرده بود . عمرو در سال هشتم هجری اسلام آورد و در سال ۴۲ هجری مرد و نود سال عمر کرد . لطائف الطوائف بنقل از طبقات ج ۷ قسم ثانی ص ۱۸۸ و نسخ ج ۲ و ۲ .

« در آن مردم که کبر آورد^۱ »

و گفته‌اند هیچ کبرآور را دوست نباشد و همه عالم را تحت منت خویش داند و شب و روز در طلب زیادتی باشد و از بند پندار هرگز آزاد نشود^۲ و خویشتن را در شغلها از دیگران باهلیت^۳ زیاد شناسد تا لاجرم همیشه محروم باشد.

قال علی علیه السلام: الکبرُ دواعی الی التَّحَمُّمِ فی الذنوب

« شعری »

زگینی ، تو ای مرد افزون منش
چرایی تو با جان و تن بد کنش^۴
نبی از زمانه تو خشنود هیچ
همه در فزونیت بینم بسیج
به یکدم زدن ، رستی^۵ از جان و تن
همی بس بزرگ آیدت خویشتن

۱. آ: در مردم کبرآور ۲. ب: پنداشت ۳. آ: اهلیت زیادت شناسد ۴. پ:

کرم الله وجهه ۵. آ: « چه باشی تو جان و تن بد کنش ، ب ، جزای تو با جان و...
تصحیح قیاسیت ۶. آ: راستی .

« در مردم بی نفس »

نفس خلعتیست از کردگار، هرکرا ارزانی ندارد، نشان حساست و ادبار آنکس^۱ بود و اقبال هرگز گرد او نگردد و در میان خردمندان بیقدر بود و اگر بشغلی منصوب کنند حرمت آنشغل^۲ ببرد و از وی^۳ بزرگی نیاید و هرچند او را قاعده و شکوه نهند از بی نفسی بزبان^۴ آورد.
قال علی علیه السلام: المرء حیث یجعل نفسه ان صانها ارتفعت و ان قصرها اتضعت.

شعر

تن خویش را ، گر نداری^۵ بزرگ
اگر گاه یابی ، نگر^۶ دی سترگ
چو باشی فرومایه و نابکار
نزیب ترا خلعت کردگار

۱- ب : و رکاکت بار آنکس بود ۲- ب : اهلیت آنشغل نبود ۳- ب : از وی بوی بزرگی نیاید ۴- ب : زیان در آن آورد ۵- ب : علی کرم الله وجهه ۶- ب : بداری ۷- ب : بگردی .

« در مردم شور بخت »

سقراط گوید : هر که او را ^۱ ایزد، شور بخت آفریده است ^۲ و از روزگار، بهره او رنج و محنت نهاده، رای و کوشش سود ندارد و آنچه نصیب او آمده ذره‌یی بیش و کم نشود.

قال علی علیه السلام : لِكُلِّ قَضَاءٍ جَالِبٍ وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ

« شعر »

اگر بخشش کردگار بلند
چنانست کاید بما برگزند
برای و باندیشه نابکار
نه برگردد از ما بد روزگار^۱
که کار خدایی نه کاریست خرد
قضای نوشته ، شاید سترد^۲

۱- ب : هر که ایزد تعالی ۲- ب : آفرید ۳- ب : رنج و زحمت نهاد ۴- پ :
علی کرم الله وجهه ۵- ب : به رای بدو اندیشه نابکار - کجا باز گردد بد روزگار
۶- ب : این بیت را ندارد.

« در تیمارداشتن فرزند بد گوهر »

اگر کسی را فرزندی باشد و از مقتضی نهاد ، بد گوهر بود بر پدر واجبست که او را از خویشتن دور نکند و بهمه انواع احوال او را از خلل خالی دارد چنانکه^۱ بکسی حاجتمند نکردد چه اگر بخلاف این باشد^۲ بشغلی نکوهیده مشغول گردد یا کاری^۳ بر دست گیرد که آسیب^۴ آن بعرض او باز گردد و مضرت پدید رسد^۵ و روا بود که قصد جان پدر کند^۶.

قال علی علیه السلام: **أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ صِيَانَةُ الْعَرَضِ بِالْمَالِ.**

شعر :

چو فرزند ، بد گوهر آید پدید
بنا کام ، بارش بیاید کشید
درختی که کشتی و آمد بیار
بچین بارش ، ارچه نیاید بکار
که گر بار ، خارست خود کشته‌یی
وگر پرنیانست خود رشته‌یی

-
- ۱- آ: او را بکسی حاجتی نباشد ۲- ب: برخلاف آن باشد ۳- ب: چیزی
بر دست او گیرد ۴- آ: که سبب آن ۵- ب: و مضرت پدید ۶- ب: گیرد.
۷- ب: علی کرم الله وجهه .



(در نیکوکاری ورزیدن)

حکیمی گفته است: هر که سیرت^۱ خویشان در نیکوکاری نگاه ندارد خدای تعالی حال^۲ برو بگرداند و کار او هر روز با تراجع^۳ باشد و عاقبت الامر بذل سوال گرفتار گردد.

قال علی علیه السلام: المرء منسوبٌ الی فعله و مأخوذٌ بعمله

«شعر»

هر آن کز ره مردمی بگذرد
خردمندش^۴ از مردمان نشمرد
چنان رست باید همی زان سرشت^۵
که پالیزبانش به آغاز، کشت

۱- آ: خویش ۲- آ: بدو ۳- ب: با تراجع و عاقبت او بذل سوال گرفتار شود ۴- ب: خردمند ازش. ۵- : چرا کشت باید همی زین سرشت.

« در مردم لجوج »

و گفته‌اند : هر که لجوجی^۲ پیشه دارد ، همیشه اسیر آزون نیاز
باشد و از بند حرمان هرگز خلاص نیابد و روزگار او بی‌خصوصیت
و لجاج بسر نشود^۳.

قال علی علیه السلام : الانصاف راحة و اللجاجة وقاحة

(شعر) -

ستیزه نه خوب آید از نامجوی
بپرهیز و گرد ستیزه مپوی
ستیزه چو شد مرد را پیشرو
بماند نیازش همه سال ، نو
ستیزه^۴ بجایی رساند سخن
که ویران کند خاندان کهن

۱- ب : درمرد لجوج ۲- ب : هرکه لجوج پیشه دارد ۳- آ : بر ۴- ب :
بیت سوم را ندارد .

«در کار کردن بمشورت^۱ اهل رای»

امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه و رضی الله^۲ عنه چنین فرموده^۳ است که بزرگتر^۴ یاری دادن خویشتن آنستکه از خرمندان رای خواسته شود^۵ و بر آنچه مشورت کنند^۶ رفته آید و تباه تر و ناسوده تر استعدادی^۷ آنست که به رای خویشتن استبدادی نموده آید.

قال^۱ علیه السلام : مَنْ اسْتَشَارَ ذَوِي الْأَلْبَابِ ، دُلَّ عَلَى الصَّوَابِ

«فردوسی»

مزن رای جز با خردمند مرد
ز راه خرد تا توانی مگرد
چو بر^{۱۰} دانش خویش مهر آوری
خرد را ز تو بگسلد داوری

۱- آ : در مشورت ۲- ب : کرم الله وجهه ۳- ب : گفته است ۴- آ : بزرگ
برتر یاری دادن خویشتن را ۵- آ : بر آنچه ۶- آ : کنند ۷- آ : استبدادی
۸- آ : بر رای خویش ۹- ب : علی کرم الله وجهه ۱۰- آ : چو با دانش .

(در صبر کردن)

همو^۱ گفته است : هر که در کام^۲ حوادث افتد^۳ ، جز صبر کردن روی^۴ ندارد ، چه^۵ اگر اضطراب کند چون مرغی باشد که بر دام آویزد^۶ ، هر چند بیش طبد محکمتر شود و بصبر خلاص یابد و بمراد^۷ رسد .

قال علی^۸ علیه السلام : الصبر مطیة لاتکبو .

• شعر •

بهر نیک و بد پند دانا نیوش
چو^۹ ناکامی آمد تو با صبر کوش
بدیها بصبر از مهان^{۱۰} بگذرد
سر مرد باید که دارد خرد

۱- آ : و گفته است ۲- آ : در دام ۳- آ : حوادث روزگار ۴- آ : روی

۵- آ : اگر ۶- آ : و هر چند ۷- ب : برسد ، آ : رسد انشالله ۸- ب : علی

۹- ب : چو ناکام ۱۰- آ : از جهان .

(در مردم سخن چین)

و همو گفته است^۱ هیچ سخن چین را خریداری نباید کردن، بدان سبب که گفتار نقل کند و از جهت خویش بر آن^۲ زیادتیا نهد و نرا از آن زیان دارد و گفتار مردمان هم بر اینجمله نزدیک تو آورد و وی را^۳ از آن هیچ سود ندارد و باشد که اگر وقتی سخن بر زبان^۴ آورد وی را راستگو نتوان داشت و بر آن چندان اعتماد نتوان کرد.

قال علی علیه السلام : مَنْ سَعَىٰ بِالنَّمِيمَةِ حَذَّرَهُ الْقَرِيبُ وَمَقَّتَهُ الْغَرِيبُ

(شعر)

سخن^۵ چین بیدانش و چاره‌گر
نباید که یابد به پیشت گذر
چنان دان که بی شرم و بسیارگوی
ندارد بنزد کسان آبروی

۱- ب: که هیچ ۲- ب: بدان ۳- آ: وی از آن ۴- ب: بزبان او برود
۵- آ: سخن چین و بیدانش و چاره‌گر ۶- آ: یابند، ب باشد تصحیح قیاسیست
۷- آ: پیشت گذر

(در مردم بد خوی)

ارسطاطاليس^۱ گفته است که هر که بد خوی^۲ بود مردمان را بهیچ نوع با او الفت نیافتد^۳ و ازو گریزان باشند و روزگار با وحشت تنهایی و درویشی گذارد و خدای تعالی بدان سرا^۴ ازو ناخشنود باشد .

قال علی علیه السلام : سوء الخلق یفسد العمل كما یفسد الصبر العسل

شعر :

چو بد خو بود مرد درویش و خوار
همی بیند آن از بد روزگار
نه چیز* و نه دانش ، نه رای و هنر
نه دین و نه خشنود ازو دادگر

۱- ب : گوید هر که ۲- ب : بد خو بود ۳- آ : نیفتد ۴- ب : بر آن
۵- ب : خیر .

« در بردباری »

حسن بن علی^۱ رضی الله عنهما^۲ فرموده^۳ است : زینت آنکس راست
که بردبار است و ستوده تر^۴ عوضی مردم بردبار را بر آنچه از جاهلی
در عوض فعل او درگذارد ، آنست که مردمان اعوان او باشند بر
خصم او .

قال^۵ علی علیه السلام : الْحَلِيمُ مِنْ عَفَّةِ الْعَظِيمِ .

((شعر))

سرِ مردمی ، بردباری بود
چو تیزی کنی ، تن بخواری بود
کم^۶ آزاری و بردباری گزین
که اینست آیین^۷ و فرهنگ و دین

۱- ب : حسن بن علی ۲- ب : علیهم السلام ۳- ب : گفته است که ۴- آ :
و ستوده تر خصلتی مردم را بردباریست بر آنچه از جاهلی درگذرد و آنستکه مردمان
از اعوان او باشند برخم او ۵- ب : علی کرم الله وجهه ۶- آ : بی آزاری
۷- آ : آیین و فرهنگ .

« در خاموشی »

ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته است ^۱ که خاموش بودن در کارها حکمتی بزرگست و فایده ^۲ آن بسیار و نیز ^۳ گفته که بسیار وقتها از گفتن ^۴ پشیمان شدم اما ^۵ از ناگفتن هرگز پشیمان ^۶ نشدم.

قال ^۷ علی علیه السلام : فی الصمت السلامة من الندامة

« فردوسی »

نبینی که خسرو بموید چه گفت ؟
بدانگه که بگشاد راز نهفت
سخن گفت ، ناگفته چون گوهر است
کجا نابسوده بسنگ اندر است
چو از بند ^۸ و پیوند یابد رها
درخشنده دری بود بی بها

۱- آ: صدیق رضی الله عنه فرموده است ۲- ب: و غنیمت و فایده ۳- آ: و
پسر را گفتست بسیار ۴- آ: از گفتنها ۵- ب: و اما ۶- ب: از ناگفتن
پشیمان نغدم ۷- ب: قال علی کرم ۸- ب: راز و نهفت ۹- ب: چو از بند پیوند
یابد رها - درخشنده مهری بود بها .

« در پرهیزگاری و شرم »

عثمان عفان^۲ رضی الله عنه گفته است احنف را ، که هر که از پرهیز -
گاری دست باز^۳ دارد ، شرم از وی دوری^۴ گیرد و هر که شرم ندارد ، دل
وی زنده نباشد و عیب او پوشیده نماند

قال علی علیه السلام : مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ ، لَمْ يَرَأِ النَّاسَ عَيْبَهُ

« فردوسی »

هر آنکس که با شرم و آزر مخوی^۵
همیشه دلش زنده و تازه ، روی
پرهیز^۶ و از کار بد شرم دار
خنک مرد با شرم پرهیزگار

۱- آ : در پرهیزگاری ۲- آ : ذوالنورین رضی الله فرمود ۳- ب : بدارد
۴- آ : از وی گیرد ۵- ب : عیب وی ۶- ۲ : قال علی علیه السلام ۷- ب : آزر -
جوی ۸- آ : پرهیز و زکار.

« در مردم نیکعهد »

و همو گفته است : مروت آنکس راست که نیکعهد^۱ است و هر که نیکعهد^۲ بود مردمانرا بسخن و بمال^۳ بر وی اعتماد افتد و اهل خرد^۴ بصحبت او^۵ رغبت نمایند و پیوسته تازه روی و خوشدل بود .

قال علی علیه السلام : من الکرم حسن العهد و لین الشیم

« شعر »

نکو عهد مردم بود تازه روی
همیشه روان باشد آبش بجوی
چو^۶ پیمان شکن باشی و تیز مغز
نیاید به گیتی ز تو کار نفز
مبادا که باشی تو پیمان شکن
که خاکست پیمان شکن را کفن

۱- آ : نیکو عهد ۲- ب : نیکهداست ۳- ب : و مال ۴- : اهل خرد و هنر
۵- ب : او را ۶- آ : چو پیمان شکن باشد و تیز مغز - نیاید ز کردار او کار
نفز - مبادا که باشی تو پیمان شکن - که پیمان شکن کس نیرزد کفن .

در جو انمردی

از* ابن عباس رضی^۱ الله عنه پرسیدند که جو انمرد^۲ کیست؟ گفت جو انمرد آنست که کسانی را نعمت دهد که بروی هیچ حقی ندارند^۳ و با حاجت خواهنده موافق آید و دل خواستن آنها یاریگر^۴، و از امروز^۵ بفردا نیفکند تا در دنیای مهتری او را مسلم بود.

قال علی علیه السلام: سادة الناس فی الدنيا الاسخیا.

«شعر»

توانگر تر آنکس که دل راد داشت
درم گرد کردن به دل^۶ باد داشت
ببخشش هر آنکس که جوید سپاس
بخواندش^۷ بخشنده یزدان شناس

۱- آ: از ابن عباس پرسیدند ۲- آ: جو انمردی چیست؟ گفت جو انمردی آنست ۳- آ: حقی نیارد ۴- ب: آنها تاریک نگرداند ۵- ب: و آن امروز ۶- آ: بدل بار ۷- ب: نخوانند پسر عم پیغمبر بود که قبل از هجرت ولادت یافت و به «جرالامه» ملقب گشت از روایت کنندگان مشهور حدیث است. در جنگ علی با معاویه از یاران علی بود ولی بعد به بنی امیه پیوست. در طائف وفات یافت. «اعلام المنجد» ص ۲۳۵، * عبدالله بن عباس.

(در پنج خصلت نکوهیده)

هر که ^۱مهمتری بد گمان را خدمت کند یا ^۲با او صحبت دارد؛ هر چند ^۳بچشم و دست و زبان امانت مینماید، او بگمان بد هر زمانی ازو، بر دل خیانتی ^۴صورت می‌کند و او را می‌آزارد تا کار بجائی رسد که بخون یکدیگر سعی کنند ^۵، و هر دو را مال ^۶ و جان تلف شود.

قال علی ^۷علیه السلام: سوء الظن عن العقل المندوب

(شعر)

اگر بد گمان باشی و بد کنش
ز چرخ بلند آیدت سرزنش
چو همره کنی جنگ را با خرد
خردمندت از مردمان بشمرد ^۸

۱- ب: اول بدگمانی ۲- آ: تا با او ب: با او صحبت، تصحیح قیاسیست ۳- ب: بچشم و زبان ۴- آ: خیانت بر دل صورت می‌کند. ۵- ب: کند ۶- ب: مال و جان بشود ۷- ب: علی کرم الله وجهه. ۸- ب: نشمرد.

(در بخیلی)

هر که را دوستی بخیل بود با نعمت، روا^۱ نبود که بر وی اعتماد کرده آید^۲ که اگر وقتی او را بمالی حاجت آید که بدان مال از بلائی خلاص یابد یا در وجهی صرف کند که او را شغلی ساخته گردد و از آن احوال او خوب شود^۳ چون بوقت حاجت او را رد کند، آندوست در ادبار و بلا بماند^۴.

قال علی علیه السلام: زلة البخیل من التقیر.

«شعر»

گر آیدت روزی بچیزی نیاز
بدست و بگنج بخیلان مناز^۵
که گر جویی از مشک سفله تو بوی
نیابی، بخیره بگردش مپوی

۱- آ و ب: بود تصحیح قیاسیست ۲- ب: باشد ۳- ب: اما چون بوقت حاجت ازو چیزی خواهد رد کندش تا در ادبار و بلا نماند ۴- آ: نماند تصحیح قیاسیست بقرینه نسخه ب ۵- ب: علی کرم الله وجهه ۶- : دو دست بگنج بخیلان میاز.

(در دوست طماع)

هر کرا دوستی طماع بود و بر سرّو علانیه او واقف باشد ، اگر بهر
وقتی ۱ او را بنواختی و تشریفی گرامی گرداند ۲ چون دشمن او خواهد که
احوالی معلوم کند او را بنعمتی بفریید [تا] همه اسرار ۳ بر دشمن بگشاید و
ناگفتنی‌ها بگوید و توان دانست که اخوات اینمعنی چه ۴ بود ؟

قال علی‌علیه‌السلام : اکثر مصارع العقول تحت بروق الاطماع

(شعر)

دل ۶ مرد طامع بود پر ز درد
بگرد طمع تا توانی مگرد
بچیز کسان دست یازد کسی
که بهره ندارد ز دانش بسی

۱- آ : اگر هرساعت ۲- ب : گردانید ۳- آ : اسرار او ۴- آ : اینمعنی
بود ۵- ب : قال ۶- ب : دل مرد طامع بود بیخرد - بامید عاقل بوی نتگرد.
بچیز کسان طمع دارد کسی - که بهره ندارد ز دانش بسی .

(در دوست بد دل)

اگر کسی با بد دلی صحبت دارد و بسیار حقوق خویشان بنزدیک او ثابت گرداند ، بامید آنکه بمظاهرت او خصمی را از خویشان دفع کند ، چون کار پیش آید ، از بد دلی روی بگرداند و آندوست را بدست خصم باز دهد و خدای داند که عاقبت^۱ بکجا رسد .

قال علی علیه السلام : صُحْبَةُ الْجَبَانِ مَلَكَ الْهَلَاكِ

(شعر)

بد ۲ اندر دل سنگ خارا شود
نماند نهان آشکارا شود
در نام جستن دلیری بود
زمانه ز بد دل بسیری بود

۱- آ : عاقبت کار ایشان ۲- آ : اگر بد دلی.

(در دروغزن^۱)

و حال^۲ دروغزن همانا از شرح مستغنی بود فاماً يك نکته گفته شود و آن آنستکه دروغزن هر زمان مردم^۳ را بدروغی رنجور^۴ گرداند یا شاد کند و عاقبت آن شادی هم برنج بازگردد و چون تأمل افتد آنکس همه عمر در غصه و رنج^۵ بود و بیم آفتهای بزرگ بر سری^۶.

قال علی علیه السلام: لا عارَ اقبحُ من الکذب

(شعر)

بهر کار در پیشه کن راستی
چو خواهی که نگزایدت کاستی
هر آنکس که بسیار گوید دروغ
بنزدیک مردم نگیرد فروغ

۱- ب: در دوست دروغزن و حال دروغزن، آ: در دروغ، تصحیح قیاسیست ۲۰-
ب: و دروغزن ۳- آ: مردم را هر زمان ۴- آ: رنجور کند تا شاد شود ۵- ب:
افتد ۶- ب: بود

(در مردم نادان)

لقمان حکیم گفتست از کوه سنگ کشیدن آسانتر از آنست که نادان را بر سخنی مطلع گردانیدن.

قال علی علیه السلام : لا داء اعمى من الجهل

(شعر)

ز نادان نیابی ۲ بجز بتری
نگر سوی بیدانشان ، ننگری
هر آنکس که چپ را نداند ز راست
ز بخشش فزونی نداند ز کاست
نگردد بر او آسمان بلند
ستاره نگوید که چون است و چند
فلك رهنمونش بسختی بود ۳
همه بهر او ، شور بختی بود ۴

۱- ب : علی کرم الله وجهه ۲- ب : نباشد ۳- آ : شود ۴- آ : شود.

(۱) در دشمنی که کید خویشتن پنهان دارد)

بزرجمهر گفته است: ۲ بزرگترین دشمنی آن باشد که کید و شر خویش ۳ پنهان میدارد ۴ و با تو بطریق دوستی ۵ میرود و بسخن خوب ترا زمان زمان میفرید.

قال علی^۶ علیه السلام: اکبرُ الأعداءِ أخفاهم مکیده

(شعر)

زدشمن مکن دوستی خواستار
اگر چند خواند ترا شهریار
که دشمن درختیست بارش کبست
گرش پای گیری ، سرآید ۸ بدست

۱- آ: در دشمنی که کید پنهان کند ۲- آ: گفته است که ۳- آ: کید و سر
ب: کید و هنر، تصحیح قیاسیست ۴- آ و ب: دارد، تصحیح بقرینه افعال بعدی قیاسیست
۵- آ: رود ۶- ب: و بسخن خوب میفرید ۷- ب: قال علی ۸- ب: گردش پای
گیری برآید بدست.

(در آهستگی^۱)

و گفته است بزرگتر حزمی^۲ و پیش بینی، پادشاهرا آهسته بودنست و
روشنتر آینه‌یی که بیشتر چیزها را بدان بتوان دید تفکر کردن در [۰]
کار^۳.

قال علی^۴ علیه السلام: مَنْ فَكَّرَ صَفْوَامُرُهُ عَنْ كَدْرِهِ وَ نَفَعَهُ مِنْ ضَرِّهِ

(شعر)

ستون بزرگ‌گست آهستگی
همان بخشش و داد و شایستگی
نگه کن که تا تاج بر سر چه گفت؟
که بامغزت ای سر ، خرد باد جفت
چو خواهی که نازی بتاج و نگین
مبادی جز آهسته و پیش بین

۱- ب در حزم و اندیشه در کارها ۲- ب: خرجی ۳- آ: پادشاه ۴- آ: آینه
ق- آ: تفکر کردنست در امور کارها ۶- ب: علی کرم الله وجهه.

«درخوی خوش»^۱

افلاطون گفتست: خوی خوش هدیه‌ایست^۲ مر بندگانرا^۳ از ایزد تعالی، هرکرا ارزانی دارد از مکاید^۴ شیطان ایمن بود و اندیشه ناکردنی و ناگفتنی بر دل او نگذرد و زمانه با او خوش بود و آرزو و آرزوپیرامن دل‌وی نگردد و از روزگار، همه شادی بیند و امید او بدنیا و آخرت وفا شود.

قال علی علیه السلام: عَلَيْكَ بِالْخُلُقِ السَّجِيحِ وَالْكَفِّ عَنِ الْقَبِيحِ

«بیت»

جهان خوش بود بر دل نیکخو^۵
نگردد بگرد در آرزو^۸
همیشه خردمند^۹ امیدوار
نبیند پجز شادی از روزگار

۱- آ: درخوی ناخوش ۲- ب: است ۳- آ: هدیه‌ای است از ایزد تعالی ۴- آ: ازکید شیطان ایمن باشد ۵- آ: پیرامن او ۶- ب: کرم‌الله وجهه ۷- ب: نیکخوی ۸- ب: آرزوی ۹- خردمند امیدوار.

« در مردم سبکسار »

بزرگمهر گفته است : نباید که مردم سبکسار در هیچ کار شروع کند ؛
که بسیار وقت باشد که مردم بجهد و تکلف و آهستگی و نرمی
شغلی بدان آورد که مقصودی از دشمنی حاصل آید ۱ و چون او در میانه
باشد ۳ بیک سبکساری و تیزی آن رنج باطل گرداند ۴ و بعد از آن بهیچ حیل
و تدبیر، آنرا فراهم نتوان آوردن ۵ .

قال علی علیه السلام : الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجَنُونِ

(فردوسی)

ستوده نباشد ، دل باد سار
برین ۴ داستان زد یکی هوشیار
سبکسار تندی نماید نخست
بفرجام کار ، انده ۷ آرد درست
زبانی که اندر سرش مغز نیست
اگر در بیارد ۸ همان نغز نیست

۱- ب : آورد ۲- آ : چون ۳- آ : و بیک ۴- آ : گرداند بعد از آن ۵-
ب : نتوان آورد ۶- آ : بدین ۷- ب : آمد آرد ۸- آ : در بارد

« در اندازه خویش نگاهداشتن در طلب چیزها »

ارسطاطالیس گفته^۲ است : هر که چیزی طلبد نه بر اندازه حال خویش و در حد^۳ امکان و قدرت او نیاید ، عاقبت در شماتت دشمنان و استهزای^۴ بدخواهان افتد و رنجور^۵ دل گردد و هرگز بمراد دل نرسد !

قال علی علیه السلام : الْكَفُّ عَنْ خَيْرِ الضَّلَالِ ، خَيْرٌ مِنْ رَكُوبِ
الْأَهْوَالِ .

(فردوسی)

بنا یافت رنجه مکن خویشتن
که تیمار^۶ جان باشد و رنج تن
ز چیری که باشد تنت ناتوان
بجستنش^۷ خسته چه داری روان

۱- آ: در اندازه خویشتن نگاهداشتن ۲- ب: گفته که ۳- آ: حد و امکان
۴- آ: و استهزا آید ۵- آ: رنجه دل ۶- ب: که بیمار جان باشد و رنجه تن ۷-
آ: بجستن چرا رنجه داری روان.

« در نایب داشتن بامانت »

همو گفته است : هر که حاجبی یا نائبی را برکاری دارد ، باید که آن نایب در کارها شرایط امانت بجای آورد و هر چه داند و شنود ^۱ ، درست و راست باز نماید ^۲ و از هیچکس باك ندارد ازیرا که ^۳ بر آنچه در ضمیر سرکار او ^۴ بود واقف نباشد و کیفیت حالها بحقیقت ^۵ نداند و نشاید که ^۶ از روی مدهانت با نگاهداشت ^۷ رضای کسی چیزی پوشیده دارد که ^۸ فساد آن نتوان دانست تا کجا ^۹ بود .

قال علی ^{۱۰} رضی الله عنه : المرء ما عاش فی تکذیب و طول الحیوة له تعذیب .

« شعر »

هر آنکس که با تو نگوید درست
چنان دان که او دشمن جان تست
خردمند پیشه کند راستی
چو خواهد که نگزایدش کاستی

۱- ب : بشنود ۲- ب : نماید ۳- آ : ازیرا که او ۴- ب : سرکار ۵- ب :
تحقیق نداند ۶- ب : اگر از روی ۷- آ : تا نگاهداشت ب : با نگاهداشتن ۸- آ :
دارد فساد آن ۹- ب : که تا کجا باشد ۱۰- ب : کرم الله وجهه .

(در سخن ناگفتن میان دو ناجنس^۱)

بقراط گوید: هر که^۲ در مخالفت^۳ و مصاحبت دو ناجنس سخن گوید، از امانت و دیانت دور است و بر هردو ستم کرده باشد بدانمعنی که هرگز میان ناجنسان التیام نپذیرد و از صحبت یکدیگر شاد نباشند و پیوسته اینکس را بزشتی یاد میکنند^۴.

و قال علی علیه السلام: الضدان لا یجتمعان.

«بیت»

کسی کو برد آب و آتش بهم
ابر هردوان کرده باشد ستم
اگر تابش مه بود در نهفت
پس آنکه شود شیر با گرگ جفت^۵

۱- آ: در جنس ۲- آ: که هر که ۳- ب: هر که او را ۴- ب: می کند
۵- ب: دو مصرع با تقدم و تأخیر نوشته شده.

« در مشورت کردن »

و گفته اند^۱ هیچکس از مشورت بی نیاز^۲ نباشد ازیرا که چون استبداد کند و هلاک شود خون خویشتن ریخته باشد و چون ایزد تعالی بنده‌یی را هلاک خواهد گردانید، او را استبداد دهد تا به رای خویش، خویشتن را هلاک گرداند.

قال علی علیه السلام : مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ خَبِطَ خَبِطَ الْعِشْوَاءُ وَ تَوَرَّطَ الظُّلَمَاءُ .

« بیت »

چنین گفت با من یکی هوشمند
که جاننش خرد بود و رایش بلند
هر آنکس که دارد روانش خرد
زدانا بتدبیر رامش برد

۱- آ: و گفته ۲- آ: نیست ۳- آ: ازیرا که چون ایزد تعالی بنده‌یی را هلاک خواهد کرد او را استبدادی تا به رای و دانش خویشتن را هلاک کند.

« در ابقا نا کردن از بد کرداران »

حکیمی گفته است که از بدکرداران و فرودستان ، در هیچ حال ابقا نباید کرد و معالجت^۱ ایشان جز قفا نباشد چه^۲ اگر از ایشان درگذارند^۳ خویشتن ناشناس گردند و آنک^۴ دیگران را ، بدکرداری آرزو آید^۵ .
قال علی علیه السلام « الجاهل لا يتعظ إلا بالضرب »

(بیت)

مکافات بد را ، بد آمد پدید
بباید زبد دامن اندر کشید
بباید بدان را مکافات کرد
نباید غم ناجوانمرد خورد^۷

۱- ب : و معالجت جز ۲- ب : اگر چه ۳- آ : از خویشتن ۴- ب : و دیگران
را ۵- ب : بود ۶- رضی الله عنه ۷- ب : نباید بر آن بد مکافات کرد - نباید غم آن
ناجوانمرد خورد.

« در هنر آموختن پیوسته »

بزرجمهر گفته است : هر که دانش آموزد و اعتقاد نکند که هر چه بود آموختم^۱، اگر خرد باشد بزرگ گردد و اگر حامل الذکر^۲ باشد مذکور بود و خلق را بدو بسیار حاجت افتد اگر چه درویش و بیگس بود .

قال علی علیه السلام : کل صاحب علم غرّان الی علم آخر

(فردوسی)

میاسای^۳ از آموختن یکزمان
زدانش میفکن دل اندر گمان
چو گویی که کام^۴ خرد تو ختم
سخن هر چه بایستم آموختم
یکی نفز بازی کند روزگار
که بنشاندت پیش آموزگار

۱- ب و آ : تا اگر تصحیح قیاسیست ۲- ب : حامل بود ۳- آ : میاسای از آموختن ۴- آ : نام خرد ، ب : چه گفتی که دام خرد تصحیح متن از روی د سخن و سخنوران ص ۷۹ است .

« در تأخیر ناکردن^۱ در کارها »

حکیمی گفته است : مردم باید که کار^۲ امروز بفردا نیفکنند که در تأخیر آفات بسیار^۳ است و هرکرا امروز^۴ کاری از دست رفت ، فردا در نتوانده یافت و از گذشته جز تأسف و تحسر در نیابد^۵ .

قال علی^۶ علیه السلام : فی التأخیر آفات.

(فردوسی)

از امروز^۸ کاری بفردا ممان
چه دانی که فردا چه زاید^۹ زمان؟
گلستان که امروز آمد بیار^{۱۰}
تو فردا چنی گل نباید بکار

-
- ۱- آ: در تأخیر کارها ۲- آ: که هیچ شغلی ۳- آفات بود بسیار ۴- ب :
هرکرا آموزگاری بود داند که ۵- ب : در نتوان ۶- ب : و از گذشته جز تأسف نبود
۷- ب : علی کرم الله وجهه ۸- ب : از آموزگاری ۹- آ: چه گردد زمان ۱۰- آ:
گلستان که امروز باشد بیار.

(در دشمن دانا)

از نوشیروان پرسیدند که کدام کس^۱ باشد که خردمند و دانا تر^۲ بود؟
جواب داد: که دشمن دانا^۳ زیرا که^۴ از دشمن دانا و خردمند ، مردم در پناه
عافیت باشند .

قال علی علیه السلام: معاداتُ العاقلِ اَسْلَمُ من موالاةِ الجاهلِ

«فردوسی»

نگه کن که دانای پیشین چگفت
بدانگه که بگشاد راز نهفت
چو دانا ترا دشمن جان بود
به از دوست مردی که نادان بود
ز داننده دشمن ، میندیش هیچ
که دانا ندارد بکینه بسیج^۵

۱- پ : باید ۲- ب : باشد ۳- ب : دشمن ۴- آ : دشمن دانا و خردمند
در پناه عافیت باشد ۵- ب : قال علی رضی الله عنه ۶- ب : این بیت را ندارد .

(در هنرمندی^۱ و نسب)

نوشیروان وقتی از جمله رعایای خویش مردی با فرهنگ یافت در حق او اصطناعی فرمود و بدرجه^۲ منادمت^۳ خویش برسانید ؛ پس آنکه حاسدان در باب او قصد کردند و گفتند او را اصلی نیست و نسبی ندارد جواب داد که اصطناع ما او را نسبی^۴ بزرگست .
قال علی علیه السلام: ابناءُ الادب ، انسابُ بك من ابناء النسب .

« فردوسی »

چنین گفت آن بخرد رهنمون^۶
که فرهنگ باشد بگوهر فزون^۷
چو فرهنگ آسایش جان بود
ز گوهر سخن گفتن آسان بود
هر آنکس که با دانش و با هنر
چه آمد^۸ ؟ گر او را نباشد گهر

۱- آ : در خردمندی و بی‌هنری ۲- آ : مرادات ۳- ب : حاسدان در باب
او قصدی کردند و گفتند ۴- آ : نسبی ۵- ب : علی کرم‌الله وجهه ۶- ب : چنین
گوید آن برخرد رهنمون ۷- آ : برون ۸- آ : که او را .

(در زیان افتادن از بهر دیگران^۱)

بقراط گوید^۲، هر آنکه خویشتن^۳ از بهر سود دیگران در زیان افکند
احتمی بزرگ بود^۴.

قال علی علیه السلام: اعرف قدرک، تحرز امرک

فردوسی

ز بهر کسان، رنج بر تن نهی
ز بیدانشی باشد و ابلهی
تو چندان مکوش از پی هر کسی
که پاداش آن را نیایی بسی*

۱- آ: در زیان ناافتادن بهر کسان ۲- ب: می گوید که هر آنکس که ۳- ب:
خویشتن را بهر ۴- آ: بزرگ باشد و نادانی ۵- آ: تو چندین مکوش از در هر
کسی - که دانش بکوشش نیایی بسی.

«در ننگ ناداشتن^۱ از کارها»

حکیمی گفته است که مردم چنان باید که در همه اوقات از هیچ کار ننگ ندارد و هر چه روزگار در حق او اقتضاء کند بی سآمت و ملامت بجهد و طاقت پیش گیرد^۲ تا پیوسته فراخ روزی بود و بصلاح^۳ وقت متعیر نگردد.

قال علی علیه السلام: (الاجْتِهَادُ أَرْبَحُ بَضَاعَةٍ)

فردوسی

هر آنکس که دارد ز هر کار ، ننگ^۴
بود زندگانی^۵ و روزیش^۶ . ننگ
چو کوشا بود مرد در کار خویش
روا بیند از کار ، بازار خویش

۱- آ : ننگ ناداشتن در کارها ۲- آ : بود ۳- ب : صلاح ۴- ب :

علی کرم الله وجهه ۵- آ : ننگ ۶- ب : زندگانی ۷- آ : روزش

(در مردم بدن نام^۱ و بد کردار)

و گفته اند^۲: هر آنکس که احوال خویشتن ، پیراسته ندارد و خویشتن را بدن نامی و بد کرداری معروف گرداند ، خردمندان از وی بهره‌زنند و با او برو و ریا بزنند و جواب سلام او بطبع ندهند و همیشه با اندوه و بیم باشد و عاقبت او وخیم .

قال علی علیه السلام : لا تأمن النیات وقد علمت بالسئیات.

فردوسی

هر آنکس که خیزد ازو نام ، بد
به آغاز بد بد بفرجام بد
همیشه^۳ در اندوه و در بیم زیست
بر آن^۴ زندگانی بیاید گریست

۱ - آ : در مردم بد روزگار ۲ - آ : و گفته اند هر آنکس که بازار خویش پیراسته ندارد و خویشتن را به بدن نامی و بد کرداری معروف گرداند و خردمندان از وی بهره‌زنند و با او بروی و ریا زنند و جواب سلام او بطبع ندهند و همیشه با اندوه و با بیم باشد و عاقبت او دخیم گردد ۳ - آ . به اندوه ۴ - آ : بدان زندگانی

«دربی مروتی کردن با فرزندان^۱ و خویشان»

حکیمی گفته است^۲ : هر آنکس که خدای تعالی^۳ او را از نعمت نصیبی داده باشد و فرزندان و قرابات را از آن بی بهره دارد زبان ایشان بمثالب و مساوی او دراز گردد و هم^۴ دل بر هلاک او بسته باشند و چون از دنیا تحویل کند وزر و وبال و حسرت و آرزو باخوشتن برد و میراث - خوارگان دست و زبان بجرح و دشنام^۵ براو بگشایند .

قال علی علیه السلام: اکرموا الأقرباء و امنعوا إلا ولاد عن غیرکم

فردوسی

چه نازی همی در سرای سپنج
چه باشی نگهبان دینار^۶ و گنج؟
ترا تنگ تابوت بهرست و بس
چو از گنج تو ناسزاوار کس
نیارد^۷ ز تو یاد فرزند تو
نه نزدیک خویشان و پیوند^۸ تو
ز میراث، دشنام یابی تو بهر
شود پاسخ پای زهر تو زهر

۱- آ: در بی مروتی با خویشان ۲- ب: که هر آنکس ۳- آ: او را نعمتی
نصیب کرده باشد و فرزندان و قرابات او بی بهره باشند ۴- آ: و هم بر هلاک
۵- ب: بجرح بگشایند ۶- ب: دنیا و گنج ۷- آ: نگیرد ۸- ب: فرزند تو .

«در اندوه نداشتن^۱ در جهان»

مردم آنست که دل بر جهان نهند و تا بتواند^۲ اندوه بر دل نگمارد
و از دنیا آنچه او را^۳ دست رسد نصیب شادی جوید و یقین شناسد که دنیا
سرای درنگ نیست ازو انتقال باید کرد^۴.

قال علی علیه السلام : الدنیا دار ممر الی دار مُستقر

(شعر)

مدار * ایچ تیمار با جان بهم
بکشی مکن جاودان دل دژم
ازو بهره جز شاد کامی مجوی
بیاغ جهان برگ انده مبوی
که گر تاجداری و گر عیش تنگ
نبینی همی جایگاه درنگ

۱- آ : در اندوه نداشتن ۲- آ : در جهان ۳- آ : تواند ۴- ب : از
آنچه او را دست دهد ۵- ب : و ازو انتقال می باید کرد ۶- ب : این بیت را ندارد.

«درمردم نیکونام»

افلاطون گفته است : هر که نیکونام زید^۱ هرگز نمیرد و تا روح در قالب او باشد خرم دل و خوش عیش بود و اهل خرد بدو تازه^۲ روی و امیدوار^۳ و چون روح او بعالم علوی^۴ بیاساید نام او جاوید بماند .
قال علی علیه السلام : مَا لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ إِلَّا مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَثْوَاكَ

«شعر»

هر آنکس که نیکی کند بگذرد^۵
زمانه دمش را همی بشمرد !
نمرد آنکه او نیک کردار مرد
بیاسود و جان را بیزدان سپرد

۱- آ : نیکنام ۲- ب : آید ۳- آ : تازه و امیدوار ۴- ب ، که چون رود
بیاساید و نام او ۵- ب : بگذرد .

در هنر و فضل اظهار کردن

بزرجمهر گفته است : که هنرمند باید که در زیر زبان پنهان نشود
و مشاطه خویش ، خود باشد و در محافل بزرگان بگفتار خوب^۱، فضل و هنر
خویش اظهار کند تا به چشم حرمت بدو نگرند^۲ و محل و مقدار او بیفزاید^۳
وقال علی کرم الله وجهه - المرء مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ

(شعر)

تو چندانکه باشی سخنگوی باش
خردمند باش و جهانجوی باش
سخن چون يك اندر دگر بافتی^۴
ازو بیگمان ، کام دل یافتی

۱- ب : چون هنر و فضل ۲- ب : نکرد ۳- ب : بیفزاید ۴- ب : یافتی .

«در تأمل کردن در شنودن سخن»

بزرگان گفته‌اند : هر کو سخنی^۲ بشنود [راست] به پندارد فاما خردمند آنستکه در آن تأمل کند که در میان [شنیدن] تا دیدن بسیار فرقت و نباید که بر فور^۳ کاری کرده آید^۴ که بعد از آن ندامت آورد^۵ و تدارك آن^۶ دشوار بود .

قال علی علیه السلام^۷ : مَنْ أَبْصَرَ فَرِهَمَ وَمَنْ فَرِهَمَ عِلْمَ

« شعر »

سخن چون شنیدی تو از هر شمار
نکو بنگر و پس بکار اندر آر
ازیرا که دیدن نه چون آگهیست
میان شنیدن همیشه تهیست

۱- آ : در تأمل گفتن و شنودن سخن ۲- آ : هر که ۳- آ : درخور ۴- ب : شود ۵- ب : آرد ۶- آ : و آنرا تدارك دشوار بود ، کلمات [راست] و [شنیدن] از هردو نسخه ساقط بود و بقرینه شعر فردوسی تصحیح قیاسی شد ۷- آ : علی رضی الله عنه .

«در فرزند که بسیرت پدر^۱ رود»

بزرجمهر گفته است دلیل حلال زادگی آنست که فرزند بر سیرت و
سریرت پدر خویش رود و چیزی از او در وجود نیاید^۲ که اصل او را
تباه گرداند و مردمان بناپارسایی بر مادر او رقم کشند
قال علی علیه السلام : النسیبُ من عَفَّتْ نَفْسَهُ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ

شعر :

پسر چون براه پدر نگذرد^۳
دلیرش ز پشت^۴ پدر نشمرد
نشان پدر باید اندر پسر
روا باشد از کمتر آرد هنر
چنان رست باید همی در سرشت
که پالیز بانش در آغاز کشت

۱ - آ : در فرزند که بر سیرت پدر نرود ۲ - ب : در وجود نباید از او ۳ - آ :
ز راه پدر بگذرد ۴ - آ : ز نسب پدر .

(درخون ریختن بناحق^۱)

و همو گفته است که هر آن بزرگ که برخون ریختن سرکشان بناحق دلیر بود ، مردمان همت^۲ در هلاکت او بسته دارند^۳ و از حکم مکافات روزگار خون او هم بر آسان^۴ ریخته شود . .

قال علی علیه السلام^۵ : المظلوم حسن الظن بالانام و الظالم و جل -
من الانتقام

«فردوسی»

کسی را که خون ریختن پیشه گشت
دل مردم از وی پر اندیشه گشت
بریزند خونس بر آن هم نشان
که او ریخت خون سر سرکشان

۱ - آ : درخون ناریختن ۲ - آ : وهم ۳ - ب : در هلاک او بسته باشند ۴ -
ب : بر آن نوع ۵ - ب : علی رضی الله عنه .

در فرصت نگاهداشتن^۱

همو گفته است هرآنکس که در مجلس پادشاه بسپار گوی نباشد
و در حاجات و مهمات فرصت نگاهدارد و پادشاه را^۲ از سخن ملالت
نیارد ، بمراد برسد .

قال علی علیه السلام : انتهاز الفرصة ملائكة الفرض

«فردوسی»

بهر کار ، هنگام جستن نکوست
زدن رای با مرد هشیار و دوست
چو باشد سخنگوی ، هنگام جوی ؛
بماند همه ساله با ، آبروی
چنان دان که هرکس که هنگام ، جست
ز کار ان گزیند که یابد نخست^۳

۱- آ : فرصت نگاهداشتن ۲- آ : پادشاه را از سخن او ملالت نیاید و او بمراد
دل برسد ۳- ب : بداند حقیقت که هنگام جست- زکار آن گزیند که باید نخست .

(در نام جستن)

ارسطاطالیس گفته است که گذشتگان بجهد و رنج بسیار^۱ در سنگهای سخت و کوههای عظیم صورت خویش^۲ بکنده اند تا نام ایشان بماند و کسی^۳ ایشان را یاد کند و در اطراف جهان^۴ دلیل این سخن بسیار است .

قال علیه السلام: من سعادۃ المرء ان یذكر له بلسان الصدق

«فردوسی»

همه نام باید که ماند نه تنگ^۵
برین^۶ مرکز خشک و پرگار تنگ
ز هوشنگ رو تا بکاوس شاه
که بودند با فر و دیهیم و گاه
بجز نام از ایشان^۷ بگیتی نماند
کسی نامه رفتگان بر نخواند

۱- آ: برنج وجهه ۲- آ: خویش را ۳- آ: و مردم را از ایشان یادکنند .

۴- ب: اینجهان

۵- ب: قال کرم الله وجهه ۶- آ: بسنگ ۷- آ: بدین ۸- ب: نام ایشان

(در نافرifتن و فرifتنه ناشدن)

فاروق رضی الله عنه^۲ گفته است: زیرك^۳ و هشیار آنست که هرگز کسی را نفرifد
و کسی اورا نتواند فرifتن^۴.

قال علی علیه السلام: المکر و الخدایة فی النار

« شعر »

هر آنکس که دید از بلندی نشیب
نبیند دل خویش را در فریب
نه کس را فرifد بدستان و فن
نه جوید به بیهوده آزار تن

۱- ب: و فرifتنه شدن ۲- ب امیرالمومنین عمر رضی الله ۳- ب که هشیار
آنست که ۴- آ: فرifتن

(در همنشینی خردمند)

عمرو عاص گفته است : هرگز از همنشینی که مرا خویشتن ازو فراهم نبایست
گرفت بهیچ نوع و سخن من فهم توانست کرد سیر نگشته‌ام .

قال علی علیه السلام : خَيْرُ الْجَلِيسِ مَنْ يُحَمِّدُ خَلِيقَهُ وَ يُؤْمِنُ بِوَالِدِهِ

« شعر »

ندانی که چون خوش بود با کسی ؟
که مایه است او را زدانش بسی
چو دانا هنرها^۱ نماید شگفت
خردمند ازو^۲ دل نباید گرفت

۱ - ب : هنر را ۲ - آ : از وی

«در خطر کردن در طلب^۱ بزرگی»

و^۲ همو گفت هر که چیزی بزرگ جوید ، چیزی بزرگ در خطران باید نهاد
و بر آن بی باکی^۳ باید نمود و گفت آنچه دمنه گفته است با این معنی برابر است چنانکه
میگوید: هر که در کارهای^۴ هول ترساننده نایستد ورنجها و دشواریها مرکب خویش
نسازد هرگز بمراد نرسد .

قال علی علیه السلام : مَنْ أَحَبَّ الرِّيَاسَةَ صَبَرَ عَلَى مَضَى السِّيَاسَةِ

«شعر»

ز دانا تو نشیدی این داستان
که بر گوید از گفته باستان
عنان بزرگی هر آنکس که جست
نخستین بیاید^۵ ز خون دست شست
ازیرا چو بخت اندر آید بخواب^۶
درخت بزرگی براید^۷ ز آب

۱ - آ : در طلب بزرگی ۲ - ب : معاویه عمروعاص را علیهما مایستحق گفت
۳ - پ : بی باک ۴ - ب : بر کارها هول ترسانیده ۵ - آ : که بخون ۶ - ب : :
خواب ۷ - آ : در آید ز آب .

«در عفو کردن گناه»

مأمون گفته است : من عفو کردن از گناهان چنان دوست^۱ دارم که میترسم که از ثواب آن بی نصیب مانم و اگر مردمان بدانند^۲ که من از عفو کردن چه راحت میابم همه بگناه کردن تقرب کنند^۳.

قال علی علیه السلام : اجْتَمِلْ مِنْ أَدْلَ عَلَيْكَ وَاقْبَلْ عَذْرَ مَنْ اعْتَدَرَ إِلَيْكَ

«شعر»

هر آنکس که پوزش کند بر^۴ گناه
تو بپذیر و کین گذشته مخواه
گناه چون ببخشی شوی کامگار
نباشد سرت تیزو^۵ نا بردبار
که گر کس نکردی بگیتی گناه
عفو را نبودی چنین پایگاه

۱ - آ: از گناهان دوست تر میدارم ۲ - آ: بدانندی ۳ - آ: نزدیک من تقرب کنند ۴ - ب: علی کرم الله وجهه ۵ - : از گناه

«در حوص نمودن^۱ گوید»

* ابن معنز گفته است : حرص آب مردم ببرد و قیمت وی بکاهد و در نصیب او هیچ زیادت نکند و خرد را کهن گرداند و دین را تباه دارد و روی قناعت بخواشد
قال علی علیه السلام : الْحَرَصُ مَفْقَرَةٌ وَالْدَنَاءَةُ مَحْقَرَةٌ

«شعر»

مکن آرز را بر خرد پادشا
که دانا نخواند ترا پارسا
اگر جان تو بسپرد راه آرز
شود راه بی سود بر تو دراز
همه کمی از بهر بیشی بود
مبادا که با آرز ، خویشی بود

۱ - آ : در مردم حریص

* - ابن معنز «عبداله» (۲۴۷ - ۲۹۶ هـ) بفرا گرفتن فنون ادب روی آورد و از مهمترین شعرای عصر عباسی گشت - سخنش در تعبیر بسادگی و روانی امتیاز داشت . برای عهده داری کار خلافت با او بیعت کردند ولی بیش از چند روزی درین مقام باقی نماند .
اعلام المنجد ص ۵۰۲

(در مزاح نا کردن)

سعید^۱* بن العاص گفته است : که با هیچ جنس از مردمان مزاح نباید کرد از آنکه اگر آنکس بزرگ باشد کینه گیرد و اگر فروتر باشد بر مردم دلیر گردد و اسرار آشکارا گردد .

قال علی علیه السلام : المزاح یورث الضغائن ویظهر الدفائن

« شعر »

یکی پند گویم تو را من درست
که آن پند ، آرایش جان توست
ز بهر مزاح ار گشایی زبان
تو با هر کسی ز آن بیابی^۲ زیان
که گر کهنتر است^۳ او بیاید دلیر
و گر مهتر است او بشورد^۴ چوشیر

۱- ب : علی کرم الله وجهه ۲- آ : ببینی ۳- ب : زان نباشد دلیر ۴- ب : زان بشورد .

* - سعید بن العاص - حاکم کوفه و مدینه بود که با خلیفه عثمان در جمع آوری قرآن همدستی کرد و سرکردگی سپاه مسلمانان را در طبرستان و جرجان بعهده داشت (وفات ۵۹ هـ) (اعلام المنجد ص ۲۵۵)

(در ایادی^۱ یاد نا کردن با هیچکس)

روزی در مجلس عبدالملك مروان کسی گفت^۲ که مرا بر فلان^۳ کس مکرمتیست و انواع ایادی خویش یاد^۴ می کرد . شعبی^۵ بانك بر وی^۶ زد و گفت ندانسته‌یی که چون ضیعت^۷ را^۱ یاد کرده آید باطل شود .

قال علی علیه السلام : آفة السماحة الثمن

(شعر)

بجای کسی گر تو نیکی کنی
مزن بر سرش تا دلش نشکنی
مروت بگفتار گردد تباه
شود روی بخشش ز منت سیاه

۱- آ : در ایادی با مجلس ۲- آ : میگفت ۳- آ : آشنایی ۴- آ : ایادی خویش را ۵- آ : سعتی ۶- ب : بانك کرد ۷- آ : صنعت را یاد کرده اند .
* ضیعة = مرة من الضائع ، المقار ايضاً حرفة الرجل وصناعته : «المنجد ص ۲۵۵»
۱. * : شعبی (ابو عامر بن شراحيل) مردی تابعی و از دانشمندان و محدثین بنام کوفه و مستشار خلفا بود - بیشتر احادیث را از علی علیه السلام و ابی هريرة و عابسه نقل کرده است . ابوحنيفة از شاگردان اوست (اعلام المنجد ۲۸۹)

(در التجا کردن^۱ بدشمن)

بزرجمهر گفته است که چون مردم در شغل خویش سرگردان شود و فروماند باید که آهستگی کند و از شتاب دور باشد و اگر بحکم ضرورت از بهر صلاح کار بدشمن التجا کند ، معذور بود که غرض حاصل آید^۲ و او بمراد برسد .

قال علی علیه السلام : رَبِّ عَدُوِّ مُعَانٍ وَ رَبِّ صَدِيقٍ مُهَانٍ

(شمار)

بکشتی ویران ۳ گذشتن بر آب
از آن به که در کار، کردن شتاب
اگر آب دریا بر آید ۵ بفرق
بمار اندر آویزد از بیم غرق

۱- ب : در التماس کردن با دشمن ۲- ب : بشود ۳- آ : و بر آن ۴- آ :
سراب ۵- آ : براند ، ب : برآمد تصحیح قیاسیست

(در طلب کردن شادی)

حسن^۱* بصری گفته است : که دنیا ۲ سراسر اندوه است تا توانی
طلب شادی باید کرد که اینقدر که ازو شادی یافته شود غنیمتی بزرگ باشد
قال علی^۲ علیه السلام : تَفَرَّغُوا مِنْ هَمِّ الدُّنْيَا مَا اسْتَطَعْتُمْ

«شعر»

یا تا بشادی دهیم و خوریم
چو گاه گذشتن بود بگذریم
چه بندیم دل در سرای سپنج؟
چو یایم شادی ، نجوئیم رنج

۱- آ : عنوان ندارد ۲- ب : دنیا بسر اندوه است تا بتوانی طلب شادی باید کردن
آنقدر که ازو شادی یافته آید غنیمتی بزرگست ۳- ب : قال علی .
۱* - ابوسعید حسن بن ابی الحسن البصری التامی متوفی بسال ۱۱۰ هـ وحبیب السیر ۲

(با بدن صحبت نداشتن^۱)

و گفته‌اند^۲ از صحبت نیکان، خیرات بسیار حاصل آید و از صحبت بدن تباهی افزاید.

قال علی علیه السلام : مَنْ خَالَطَ الْأَخْيَارَ وَقَرَّ وَ مَنْ خَالَطَ الْأَرَاذِلَ حَقِرَ

«بیت»

جهان را نباید سپردن به بد
دل مرد، بد گردد از یار بد
کسی کو بود پاک و یزدان پرست
نیارد بکردار بد ، هیچ دست

۱- آ : صحبت ناکردن ۲- ب : و گفته‌اند از نیکان خیرات بسیار حاصل آید و صحبت بدن تباهی افزاید.

(در سخن بد نا گفتن^۱)

ارسطاطاليس گفته است : که اگر تير ۲ در شکم مردم ۳ رود آن را معالجت توان کرد ، اما آزاری که از گفتار کسی در دل ۴ نشیند آن هرگز فراموش نشود .

قال علی علیه السلام : تخافون الاذیته لذوی المروة

(شعر)

چه آزاری آنرا که نازردنی است
بپرهیز از هرچه نا کردنی است
میازار کس را که آزاد مرد
سراندر نیارد به آزار و درد

۱- ب : در نا آزدن مردم ۲- ب : ستیزه ۳- آ : کسی ۴- : در دل تو
نشیند هرگز آنرا فراموش نشود .

(در تأمل کردن پادشاه در حال^۱ مردمان)

سکندر گفته^۲ است : بر پادشاه واجبست که در^۳ صلاح و فساد مر تأمل کند و اگر از بندگان او در حق رعیت تطاولی^۴ رود و تعدیی^۵ در نگذارد و بجزر و سیاست ایشان را از آن باز دارد تا دلیر نگردند مُلک، از خلل خالی ماند .

قال علی علیه السلام: تَغَافُلُ الْمُلُوكُ عَنِ الْأَشْرَارِ مَعْصِيَةٌ

(شعر)

چنین گفت دانا بدان^۶ شهریار
که از نیک و بد برنگیرد شمار
بید کردن بنده خامش بود
چنان دان که بی مغز و بیهش بود

۱- آ : در تأمل پادشاه در حال مظلوم ۲۰- آ : و گفته اند ۳- آ : در فساد و صلاح مردمان ۴- آ : تطاولی رود ۵- ب : در بنگذارد ۶- ب : بر آن .

(در هزیمت بهنگام)

بزرجمهر گفته است : توانا و عاقل ۱ آن بود که چون با دشمنی
در معرکه افتد و روی قدرت و کامکاری نبیند هزیمت اختیار کند ۲ و جهد
کند که خویشتن از بلا بجهاند ۳ .

قال علی علیه السلام ۴: هَزِیْمَةُ الْمَغْلُوبِ غَنِیْمَةٌ

((شعر))

هرآنکس که با آب دریا نبرد
بجوید نباشد خردمند مرد
بهنگام ، کردن ز دشمن گریز
به از کشتن و جستن رستخیز

۱- ب : آنست ۲- ب : اختیار کند خویشتن را ۳- آ : برهاند ۴- ب : قال

« در کاری ناشدن که عاقبت و خیم^۱ بود »

سکندر ۲ گفته است : مردم باید که چون کاری آغاز خواهد ۳ کردن
فکرت بر گمارد تا طریق بد کرداری سپرده نیاید و بچشم ۴ خرد بنگرد
اگر عاقبت ۵ محمود نخواهد بود از آن باز گردد تا روزگار او ضایع ۶
نشود و زشتنامی و رنج ۷ دل حاصل نیاید .

قال علی^۸ علیه السلام ، مَنْ تَوَرَّطَ فِي الْأُمُورِ بِغَيْرِ نَظَرٍ فِي الْعَوَاقِبِ ، فَقَدْ
تَعَرَّضَ لِقَادِحَاتِ النُّوَائِبِ .

• شعر •

کسی کو بیند سرانجام بد
ز کردار بد بازگشتن سزد
چرا کشت باید درختی بدست
که بارش بود زهر و بیخش کبست^۱
بپای ، اندر آتش نباید شدن
به پیش بلا داستانها زدن

۱- ب : عاقبتش و خیم باشد ۲- آ : و گفته اند ۳- آ : آغاز کرد ۴- آ : و
چشم خرد ۵- آ : عاقبت آن ۶- آ : نگردد ۷- آ : رنج از آن حاصل نیاید ۸-
ب : علی کرم الله وجهه .

«در خشم فرو خوردن»

و گفته اند ۲ از قوت غضب ، بیاید پرهیزیدن تا بخواری عنبرخواستن مبتلا نگردد و از ایزد تعالی مزد یابد هرانکس که از گناهکار خشم فروخورد

قال علی علیه السلام: ^۳مَنْ كَظَمَ الْغَيْظَ يَأْجُرْهُ اللَّهُ

«فردوسی»

هرانکس که او از گنه کار ، چشم
بپوشید ^۴ و آسان فرو خورد خشم
مکافات یابد ز یردان پاک
بیالارسد ، کار او از مغاک

۱- ب : فرو بردن ۲- آ : و گفته اند از قوت غضب باید پرهیزد تا بخواری عنبر
خواستن مبتلا نشده باشد و از ایزد تعالی مزد یابد ان شاء الله و عاقبت او محمود باشد و بمراد
برسد ۳- ب : علی کرم الله وجهه ۴- آ و ب : بخوابید ، تصحیح قیاسیست .

«در طلب کردن^۱ ازهر کس آنچه ازو آید»

ارسطاطالیس^۲ گفته است : چون خدای تعالی در شخصی خصلتی
ذمیم آفرید اگر مردم خواهد که خلقت او بگرداند ممکن نگردد فاما تدبیر
آن بود که ازو آن طلبد که ازو آید تا او دشمن نشود و مردم رنجه دل .
قال علی علیه السلام : ازالة الجبال الرواسی ايسر من تألف قلوب القواسی

((شعر))

اگر چند بر گوهر^۳ افسون کنی
نخواهی کزو^۴ رنگ بیرون کنی
کسی را که یزدان چنان آفرید
تو بر بند یزدان نیابی کلید

۱- آ : در طلب کردن از هر کسی ۲- آ : ارسطاطالیس میگوید چون خدای
تعالی در شخصی ذمیم آفرید ، اگر مردم خواهند که خلعت ازو بگردانند ممکن نکردد
فاما تدبیر آن بود که ازو آن طلبند که ازو آید تا او دشمن نشود و مردم ازو رنجه دل
نشوند ۳- ب : گوهر تو افسون کنی ۴- ب : نخواهی که زو .

(در راز نا گفتن با زنان)

بوحیان* توحیدی ۱ گفته است: که پیش زنان راز نشاید گفتن ۴ و با ایشان مشورت کردن خوب نیاید بدان معنی که در هر چه ۳ با ایشان مشورت کنی، رای ایشان بخلاف صواب نماید و اگر تو آن طریق سپری از مصلحت دور بود و اگر از آن اعراض نمایی دشمن شوند و بیم آن باشد که فتنه- انگیزند ۴ که بهیچ حیل و تدبیر آرام نگیرد.

قال علی علیه السلام: لَا تَشَاوِرِ الْنِسَاءَ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى آفٍ وَ عَزِيزَتُهُنَّ أَلَى وَهْنٍ

(شعر)

بکاری مبر تیز فرمان زن
که هرگز نبینی زنی ۶ رای زن
به پیش زنان راز هرگز مگوی
چو گفتی ۷ از ایشان امانت مجوی
و گر لب ببندی ز بهر گزند
زنان را زبان هم ۸ بماند به بند

۱- آ: بوحیان ۲- آ: نشاید گفت ۳- آ: که هر چه ۴- ب: انگیزد.
۵- ب: علی کرم الله وجهه ۶- ب: نیز

۷- آ: زن رازین ۸- ب: چه گویی ۹- آ: نماند.

* - ابو حیان توحیدی (۳۱۰-۴۱۴ هـ). فقیه و فیلسوف و متصوف و صاحب مصنفات مختلفست. قسمت عمده زندگانی در بغداد سپری گشته است ولی در آنجا از نظرها افتاده و مجهول القدر مانده و بکفر و زندقه متهم گشته است.
از مؤلفاتش یکی کتاب «حج العقلی اذا ضاق القضاء عن الحج الشرعی» است المنجد ص ۱۷۰

«در آزمون دوست در حال خشم»

لقمان حکیم گفته است مرپسر ۱ خویش را که چون دوستی تازه خواهی گرفت و یاری نو خواهی جست تا ترا بمکان ۲ وی پستی ۳ و استظهاری باشد ، نخست او را در حال خشم بیازمای اگر انصاف تو در آنحال بدهد بهمه شرائط دوستی قیام ۴ خواهد نمودن .

قال علی علیه السلام : عَلاَمَةُ الصَّدِيقِ ، انْصَافُهُ فِي الْحَدِّ

(شعر)

چو خواهی که یاری نو آری بچنگ
و یا دوستی تازه گیری بستگ
از آغاز بنگر که درخشم چون؟ ۵
و زو ۶ دادیابی بخشم اندرون؟
چو آندوست در خشم ۷ داد تو داد
بی دوستی با تو محکم نهاد

۱- بر ۲- آ: بذکای وی ۳- آ: بسی واستظهاری ۴- آ: قیام نماید
۵- آ: درخشم خون آ: ازو ۶- آ: در ۷- خشم تو داد داد .

(در کسی که ستایش و نکوهش نیرزد)

* بوعبیده ۱ گفته است : خسیسترین ۲ مردمان آنکس باشد که مردم ۳
او را نه مستحق ۴ ستایش و نه مستوجب نکوهش دانند .

قال علی علیه السلام : مَنْ لَمْ يَجْتَهِدْ فِي مُحَمَّدٍ يَدُلُّ عَلَى دَفَائِهِ

شعر

کسی کس ستایش نیاید بکار
بگیتی تو او را بمردم مدار
که یزدان ستایش نخواهد همی
نکوهیده ۶ را جان بکاهد همی

۱- آ : بوعبیده ۲- آ : خسیستر ۳- آ : مردمان ۴- آ : بد مستحق شناسد
دارند و بمستوجب نکوهش ۵- ب : علی رضی الله عنه ۶- ب : نکوهیده جانرا .
* - عبیده (ابو - معمر بن المثنی التمیمی) (۱۱۰-۲۱۰هـ) در بصره ولادت یافت .
اصلش از یهودیان ایران و مادرش جاریه بود . صاحب مؤلفاتی چند است از آن جمله (کتاب
فی المثالب) (اعلام المنجد : ص ۸۴۲)

« در مردم^۱ منافق »

افلاطون گفته است : که نفاق مردم را خصلتی نکوهیده است ^۲ و چون زبان با دل راست نباشد . بنزدیک دوست و دشمن محلی و مقداری ندارد و بر سخن او اعتمادی ^۳ نیفتد و کارهای آسان بر او دشوار ^۴ شود .
قال علی علیه السلام : نفاق المرء ذلته

(شعر)

زبان را چو با دل بود راستی
بیند ز هر سو در کاستی
همه کار دشوار ، آسان شود
ابا دشمن و دوست ، یکسان شود

۱- ب : درمنافق ۲- آ : نکوهیده ۳- آ : اعتماد ۴- آ : دشوارتر .

(در نیکویی کردن)

و گفته است ۱ که هر که نیکویی کند؛ از پای، کم درآید و اگر
وقتی بیوفتد و ستاویزی ۲ یابد که خویشان را از آن زلت و عثرت نگاه
تواند داشت .

قال علی علیه السلام : ملائكة المروة سعي الجميل واصطاء المعروف .

«شعر»

ستوده تر انکس بود در جهان
که نیکی کند آشکار و نهان
نگیرد ترا دست جز نیکوی
گر از مرد دانا سخن بشنوی
نماند همان نیک و بد پایدار
همان به که نیکی بود یادگار

۱- آ : گفته هر که ۲- آ : دست یابد که خویشان را از زلتی عظیم وعدتی نگاه
تواند داشت .

«در مال جمع کردن پادشاه»

پرویز گفته است : پادشاه باید که اندر ۱ طلب مال و خزینه ۲
انباشتن از اجناس نعمت ، جهد نکند و در آن کوشد که رعیت ۳ آسوده
باشد ۴ و آثار نیکویی ازو بماند که چون نوبت مُلک ازو درگذرد ،
رنج او ها شود و نعمت او بدیگری ۵ باز گردد و وبال آن بر-
سری او را بماند ۶ .

قال علی علیه السلام : رَبِّ طَلَبٌ قَدْ جَرَّ إِلَى حَرْبٍ

(شعر)

دو چشم شه اندر سرای سپنج
چنین خیره گشت از پی تاج و گنج
جهانی کجا شربت ۷ آب سرد
نیرزد چه داری ازو دل بدرد ؟

-
- ۱- آ : در طلب ۲- آ : خزینه را ۳- آ : رعیت او ۴- آ : باشند ۵- آ :
نعمت کوشیده بدو بازگردد ۶- آ : دو بال آن سرای او را بماند ۷- آ : شربتی .
۸- آ : نیرزد تو زو دل چه داری بدرد ۹- آ : برنجی و پس دیگری بر خورد ۱۰-

تو رنجی و دیگر کسی برخوردار

بداد و بخوردنش کس ۱۰ ننگرد ۱۱

تمام شد رساله «خردنامه» بحمدالله و حسن توفیقه والصلوة والسلام علی
خیر خلقه محمد وآله .

آ : بداد و بخوردنش کسی ننگرد ۱۱- در نسخه ب . این گفتار بعد از گفتار «قناعت»
آمده است .

ماخذ تصحيح كلمات قصار حضرت على عليه السلام
و اشعار فردوسی :

- ۱ - نهج البلاغه
- ۲ - شاهنامه فردوسی چاپ بروخیم «دولرس»
- ۳ - شاهنامه فردوسی چاپ امیر کبیر
- ۴ - د د امیر بهادری
- ۵ - امثال وحکم استاد دهخدا
- ۶ - سخن وسخنوران استاد بدیع الزمان فروزانفر

انتشارات انجمن آثار ملی تا سال ۱۳۴۵ شمسی

تاریخ انتشار

- | | | |
|----|--|-----------------|
| ۱ | فهرست مختصری از آثار وابنیۀ تاریخی ایران | شهریور ماه ۱۳۰۴ |
| ۲ | آثار ملی ایران (کنفرانس پرفسور هرتسفلد) | مهر ماه ۱۳۰۴ |
| ۳ | شاهنامه و تاریخ (و و و) | شهریور ماه ۱۳۰۵ |
| ۴ | کشف دولوح تاریخی در همدان (تحقیق پرفسور هرتسفلد - ترجمۀ - | |
| ۵ | آقای مجتبی مینوی) استاد دانشگاه)
سه خطابه درباره آثار ملی و تاریخی ایران (از محمد علی فروغی و | اسفند ماه ۱۳۰۵ |
| | هرتسفلد و هانی بال) | مهر ماه ۱۳۰۶ |
| ۶ | کشف الواح تاریخی تخت جمشید (پرفسور هرتسفلد) | بهمن ماه ۱۳۱۲ |
| ۷ | کنفرانس محمد علی فروغی راجع به فردوسی | بهمن ماه ۱۳۱۳ |
| ۸ | تحقیق مختصر در احوال و زندگانی فردوسی (بقلم فاطمۀ سیاح) | ۱۳۱۳ |
| ۹ | تجلیل ابوعلی سینا در پنجمین دورۀ اجلاس یونسکو در فلورانس | اسفند ماه ۱۳۲۹ |
| ۱۰ | رسالۀ جودیه ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمود نجم آبادی) | اسفند ماه ۱۳۳۰ |
| ۱۱ | رسالۀ نبض ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه) | اسفند ماه ۱۳۳۰ |
| ۱۲ | منطق دانشنامۀ علائی ابن سینا (بتصحیح آقایان دکتر محمد معین و | |
| ۱۳ | سید محمد مشکوة استادان دانشگاه) | ۱۳۳۱ |
| ۱۴ | طبیعیات دانشنامۀ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوة | |
| ۱۵ | استاد دانشگاه) | ۱۳۳۱ |
| ۱۶ | ریاضیات دانشنامۀ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای مجتبی مینوی - | ۱۳۳۱ |
| ۱۷ | الهیات دانشنامۀ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمد معین - | |
| | استاد دانشگاه) | ۱۳۳۱ |
| ۱۸ | رسالۀ نفس ابن سینا (بتصحیح مرحوم دکتر موسی عمید) | ۱۳۳۱ |
| ۱۹ | رسالۀ در حقیقت و کیفیت سلسلۀ موجودات (بتصحیح مرحوم دکتر | |
| ۲۰ | موسی عمید استاد دانشگاه) | ۱۳۳۱ |

- ۱۸ ترجمه رساله سرگذشت ابن سینا (از آقای دکتر غلامحسین صدیقی -
استاد دانشگاه)
- ۱۹ معراج نامه ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)
- ۲۰ رساله تشریح اعضاء ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)
- ۲۱ رساله قراضه طبیعیات منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر
غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)
- ۲۲ ظفر نامه منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)
استاد دانشگاه)
- ۲۳ رساله کنوز المعزین ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی) ۱۳۳۱
- ۲۴ رساله معیار العقول: جرثقیل از ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی) ۱۳۳۱
- ۲۵ رساله حی بن یقطان ابن سینا با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی از
معاصران ابن سینا (بتصحیح آقای هانری کربن) ۱۳۳۱
- ۲۶ جشن نامه ابن سینا (مجلد اول - سرگذشت و تألیفات و اشعار و آراء
ابن سینا) تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه ۱۳۳۱
- ۲۷ ترجمه مجلد اول جشن نامه بفرانسه (بوسیله مرحوم سعید نفیسی) ۱۳۳۱
- ۲۸ ترجمه اشارات و تنبیها (بتصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر
استاد دانشگاه) ۱۳۳۲
- ۲۹ پنج رساله فارسی و عربی از ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر احسان
یارشاطر استاد دانشگاه) ۱۳۳۲
- ۳۰ آثار تاریخی کلات و سرخس (تألیف آقای مهدی بامداد) بهمن ماه ۱۳۳۳
- ۳۱ جشن نامه ابن سینا مجلد دوم (حاوی نطقهای فارسی اعضاء
کنگره ابن سینا) ۱۳۳۴
- ۳۲ جشن نامه ابن سینا مجلد سوم (کتاب المهرجان لابن سینا) حاوی
نطقهای عربی اعضاء کنگره ابن سینا ۱۳۳۵
- ۳۳ جشن نامه ابن سینا مجلد چهارم (شامل خطابه های اعضاء کنگره
ابن سینا بزبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسی) ۱۳۳۴
- ۳۴ نبردهای بزرگ نادر شاه (بقلم مرحوم سرلشکر غلامحسین مقتدر) ۱۳۳۹
- ۳۵ جبر و مقابله خیام (بتصحیح و تحشیه آقای دکتر جلال مصطفوی) ۱۳۳۹
- ۳۶ شاهنامه نادری تألیف مولانا محمدعلی فردوسی ثانی (بتصحیح
و تحشیه آقای احمد سهیلی خوانساری) ۱۳۳۹
- ۳۷ اشتر نامه شبنغ فریدالدین عطار (بتصحیح و تحشیه آقای دکتر مهدی، حق) ۱۳۳۹

- ۳۸ حکیم عمر خیام بعنوان عالم جبر تألیف آقای دکتر غلامحسین صاحب ۱۳۳۹
- ۳۹ نادرشاه تألیف (آقای دکتر رضا زاده شفق استاد دانشگاه) ۱۳۳۹
- ۴۰ دره نادره تألیف میرزا مهدی خان (با تصحیح و تحشیه آقای دکتر سید جعفر شهیدی) ۱۳۴۰
- ۴۱ شرح احوال و نقل و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار تألیف آقای فروزانفر استاد دانشگاه ۱۳۴۰
- ۴۲ خسرونامه تألیف شیخ فریدالدین عطار (به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خونساری) ۱۳۴۰
- ۴۳ نامه های طبیب نادرشاه ترجمه آقای دکتر علی اصغر جری (با اهتمام حبیب یغمائی) ۱۳۴۰
- ۴۴ دیوان غزلیات و قصائد عطار (با اهتمام و تصحیح آقای دکتر تقی تفضلی) ۱۳۴۱
- ۴۵ جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان (با تصحیح و تعلیقه آقای سید عبدالله انوار) ۱۳۴۱
- ۴۶ طربخانه (رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری) تألیف یاراحمد بن حسین رشیدی تبریزی (با مقدمه و تصحیح و تحشیه آقای جلال الدین همایی) ۱۳۴۲
- ۴۷ نادره ایام: حکیم عمر خیام و رباعیات او بقلم آقای اسمعیل یکانی ۱۳۴۱
- ۴۸ اقلیم پارس (آثار باستانی و ابنیه تاریخی فارس) - تألیف سید - محمد تقی مصطفوی ۱۳۴۳
- ۴۹ سفارش نامه انجمن آثار ملی اردی بهشت ۱۳۴۴
- ۵۰ یادنامه شادروان حسین علاء ۱۳۴۴
- ۵۱ ذخیره خوارزمشاهی ; تألیف زین الدین ابوابراهیم اسمعیل جرجانی - سنه ۵۰۴ هجری - (با اهتمام و تصحیح و تفسیر آقایان دکتر محمدحسین اعتمادی - دکتر محمدشهباز - دکتر جلال مصطفوی) (جلد اول) ۲۵ شهریور ۱۳۴۴
- ۵۲ دیوان صائب ، باحواشی و تصحیح بخط خود استاد - مقدمه و شرح حال بخط وخامه استاد امیری فیروزکوهی ۱۳۴۵
- ۵۳ عرائس الجواهر و نفایس الاطایب تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی بسال ۷۰۰ هجری با مقدمه و کوشش آقای ایرج افشار ۱۳۴۵
- ۵۴ ری باستان مجلد اول اسفند ۱۳۴۵
- ۵۵ خیامی نامه آبان ۱۳۴۶
- ۵۶ فردوسی و شعرا و ۱۳۴۶